

نمایشنامه

قضیه بنی قریظه

با بهره بردن از کتاب: قضیه رابرت اوپنهایمر

نوشته: هاینار کیپهارت

ترجمه: نجف دریابندری

آداپته و نوشته: رضا - ط

nevisesh@gmail.com

توضیح:

1- قضیه بنی قریظه در درجه اول با سعی بر نمایش گوشه‌هایی از یک رخداد دردناک شگفت‌که... هرگز بنمایش در نیامده و ریشه‌های آن چندان مورد بحث قرار نگرفته و غالباً با سعه صدری فریبکارانه در لفافه الزامات روزگار توجیه‌گشته‌نوشته شده است *البته با سعی در حفظ صحت اساس تاریخی این واقعه با مراجعه به منابع - و نیز بهره بردن از شیوایی و اثرگذاری درام.*

2- امید اینست که از افسون افسونگران نو و کهن کاسته و بر کارهایشان- هر که که باشند- با چشمانی بازو- در صورت لزوم- پر سرزنش نظر شود.

3- انتشار اینترنتی این اثر محدودیتی ندارد اما هرگونه اجرا و انتشار دیگری از آن به اجازه از نویسنده نیاز دارد.
4- لطفا نظرات و پیشنهاداتتان را برایم ایمیل کنید.

فروردین 86-----رضا - ط

nevisesh@gmail.com

آدمهاي نمايش

بيژن فروهر.....رييس

پرهام كسري.....عضو

مسعود توران.....عضو

وكلا:

جهانگير راد.....وكيل هيات تحقيق

سعيد نامدار.....وكيل هيات تحقيق

مهران ساعد.....وكيل علي

فرامرز گوراني.....وكيل علي

شهود:

علي.....پنجاه ساله.با قد متوسط و درشت اندام با زخمي عميق برپيشاني و با لباس

امروزي

محمد.....لاغر اندام.با چهره اي بي اعتنا و بي حالت و با لباس امروزي

طبري.....لاغر اندام.هيكل متوسط.رو به پيري.با لباس امروزي

كعب بن اسد.....مشاور يهود بني قريظه با لباس امروزي

سعد بن معاذ.....مشاور و بزرگ اوس با لباس امروزي

ای دریغا نازک آرای تنم.....بوی خون می آید از پیراهنم.

پرده اول

صحنه باز است. نورافکنها پیداست. پرده سفیدی از بالا صحنه را از تماشاگران جدا می کند و اینقدر پایین آمده است که بتوان بر روی آن فیلم مستند نشان داد:
اسیران دست بسته بسیار در صوفی نزدیک با صورتی مسخ شده و در میان سربازان و منتظر.....
که با ضرباهنگی دهشت بار یک بیک بسمت چپ و راست صحنه رفته و آنگاه فریاد " دین ما را بپذیر " و پس از اندکی مکث - صغیر فرود آمدن شمشیر و فریادهای گاه و بیگاه زنان از دور دست.
و پاشیدن خون بر پرده که آرام آرام پرده را یکپارچه خون رنگ می کند.

پرده پس می رود.

صحنه اول

یک اتاق کوچک زشت. دیوارهای چوبی که با گل سفید رنگ شده. روی سکو ته صحنه یک میز بلند با سه صندلی برای اعضای هیات گذاشته شده. جلوی سکو پایین تند نویسه مشغول کار و پشت بساطشان نشسته اند.
طرف راست وکلای هیات بررسی مشغول ور رفتن با توده اسناد هستند.
روبروی آنها روی یک سکو میز و صندلی وکلای علی بن ابیطالب گذاشته شده است.
علی بن ابیطالب از در جانبی دست راست وارد می شود. دو نفر وکلایش همراه او هستند.
یک منشی او را به سمت جایگاه متهمان هدایت می کند. نور بر جایگاه متهم تابش مضاعف می گیرد.
وکلای او بساطشان را پهن می کنند.

علی: در روز دوازدهم از سال سیزده هزار و سیصد و سی و چند دقیقه به ساعت ده- علی بن ابیطالب- سردار و مشاور سپاه و خلیفه سابق- در ساختمان سیزدهم و در بارگاه شماره دو به سوالات هیات بررسی در باره عقاید و روابط و اعمال شخص خودش که مظنون به عدم اجرای عدالت بوده است جواب می دهد.

تصویری بزرگ از جاثلیق سیزدهم ملک مقرب اعظم روی پرده های سفید ته صحنه انداخته می شود.
علی به جایگاه بر می گردد. صدایی که از فرط هیجان می لرزد از بلندگو پخش می شود:
جاثلیق: اگر شکاکان در عرش اعلا رخنه نکرده اند- پس چرا ما برقراری دورانی نوین را باز هم به تاخیر می اندازیم؟

در حالی که یاران ما روز به روز گزارش می دهند که اهریمن با شتاب مضاعف مشغول گشایش جبهه های تازه است- مرزبانان شکاک ما همچنان در حال عقب نشینند... اینگونه تزلزلها از تبعات چیست؟
بارگاه متعال رو به نابودی دارد از بس که تعارضات شگفت در باب حسابرسی دیر هنگام و ممانعت دیوان عالی با بزرگان حادث شده است..... آنها که باعث تردید افزونتر گشته اند. آنها که قهرمان جلوه کرده اند حالا باید پای میز حساب حاضر شوند. تا بفهمیم: آیا آن اشخاص عادل بوده اند یا ظالم؟

اعضای هیات تحقیق از دری کوچک در ته صحنه وارد می شوند. حاضران برمی خیزند.

بعد همه می نشینند.

رییس: این هیات مامور است که در خصوص ادامه صلاحیت علی بن ابیطالب برای داشتن مرتبت قدسی تحقیق کند.

اعضای هیات تحقیق عبارتند از: مسعود توران پرهام کسری، بیژن فروهر رییس هیات و وکلای هیات تحقیق عبارتند از: جهانگیر راد، رضا نامدار و کالت جناب علی را مهران ساعد و فرامرز گورانی بر عهده دارند. این تحقیق محاکمه نیست و مذاکرات کاملاً محرمانه خواهد ماند.

ساعت: آقای رییس اجازه می خواهم بپرسم که آیا هیچیک از آقایان مصاحبه ملک اعظم جاثلیق سیزدهم را دیشب در تلویزیون دیده اند یا خیر؟

فروهر: من ندیدم. آقای توران شما دیدید؟

توران: (لحظه ای سرش را از روی اسنادش بلند می کند) جناب جاثلیق را؟ نخیر کسری: من از رادیو شنیدم خیلی هم تعجب کردم. فوراً به فکر جناب علی افتادم.

ساعت: آقای راد-شما مصاحبه را شنیدید؟

راد: نه جناب جاثلیق اگر اشاره به جلسه ما کرده بایستی علم غیب داشته باشد.

ساعت: آقای رییس قصد من از طرح این مصاحبه این است که آیا ما مذاکراتمان را واقعا سری نگه می داریم یا نه.

فروهر: ما سعی خودمان را می کنیم... جناب علی-من وظیفه دارم از شما بپرسم از ترکیب هیات رضایت دارید یا نه؟

علی: بله با یک اما

فروهر: امای شما چیست؟

علی: این هیات اعمال بغرنج یک مشاور و امیر لشکر را بررسی خواهد کرد. لذا ترجیح می دادم که اعضای هیات اهل عمل باشند. اهل نبرد و ضرورت‌های آن.

کسری: بعضی از ما اهل عمل بوده اند و بعضی نه. خوشبختانه شما لابد اطلاع دارید که در این قضیه اختیار با ما نبوده ما را منصوب کرده اند.

فروهر: می خواستم از جناب علی بپرسم که آیا مایلند تا سوالات را با قید سوگند پاسخ دهند؟

علی: البته

فروهر: اجباری ندارید.

علی: می دانم

به پا می ایستد

فروهر: جناب علی آیا به خدا قسم می خورید که در جواب سوالات حقیقت و تمام حقیقت را بگویید و چیزی جز حقیقت را نگویید؟

علی: بله

فروهر: تحقیق آغاز می شود. جناب علی بفرمایید در جایگاه آقای راد.

علی به جایگاه رفته و می نشیند.

راد: جناب علی یکی از القاب شما سیف الاسلام یا شمشیر اسلام بوده است بله؟

علی: در میان پیروان بله.

راد: شما این لقب را بر خودتان نمی گذارید؟

علی: فرقی برایم نمی کند. من وظیفه ام را انجام می دادم. اما اگر بصورت عملی نگاه کنیم افراد لایق دیگری هم برای این لقب بوده اند.

راد: این نام در نبردها شکل گرفت - در جایی که سردار بودید یا امیر لشکر - برای مثال در بنی قریظه

علی: بله... مکث می کند... شاید هم در بنی قریظه

راد: به پرونده نگاه می کند..... بله. صدها نفر... دقت کنید... یعنی تمامی مردان را و در اسارت و نه در هنگام جنگ و با یک شمشیر..... مشابه شاید این..... تصویر یک شمشیر دو شعبه خون آلود

در پرده بنمایش در می آید..... گردن زدید و کشتید... یکبیک... و در زمانی کوتاه..... اینطور نیست؟

علي: نخير

راد: نخير؟

علي: تصميم اعدام اسرا در بني قريظه يك تصميم سياسي-الهي بود و ربطی به من نداشت.

راد: شما تصميم به اعدام آن عده را با عملتان تايد كرديد. قبول نداريد؟

علي: تا مقصود از تايد چه باشد.

راد: شما در اجراي كاراي اعدام ها نقش مهمي داشتيد. درست است؟

علي: من وظيفه ام را انجام دادم. فرماني رسيد و اجرايش را به دست ما دادند....

راد: ممكن است محتوي آن فرمان را بازگو كنيد؟

علي: اعدام كل فتنه انگيزان يهودي در بند بني قريظه

نماهايي از اسراي در بند روي پرده ها مي افتد.

علي: از ما خواستند تا اجرا كنيم. چون تجارب محدود قبلي داشتيم.

راد: جناب علي-منظورتان از ما چه كساني است؟

علي: معدودی از ارشدان سپاه

راد: در بني قريظه اين ارشدان چه كساني بودند؟

علي: زبير و خود من

عكسهايشان بر روي پرده مي افتد.

راد: تنها شما توان به پايان رساندن اين دستور را داشتيد؟

علي: نخير-ما توان و ايمان لازم را در خصوص اجراي بي دغدغه آن اهداف داشتيم.

راد: شما چه نوع برخوردی را مناسب مي دانستيد؟

علي: برخوردی که ما را به رشدي سريع و کم مخاطره برساند. آن قوم يکي از عوامل آزار دهنده و پيمان شکن در گرداگردمان بودند که از لحاظ نظامي هم رقيب محسوب مي شدند که هنوز قدرتمند مانده بودند.

راد: چرا به اين شکل؟

علي: شايد لازم بود که توان و برش ايمان خود و اطرافيان را دقيقا اندازه بگيريم که... که تا کجا مي شود پيش رفت.

كسري: اين نوع اعمال نظامي-يعني مقصودم اين است که بالاخره اين قبيل امور در آن موقع از وظائف سرداران بود- اينطور نيست؟

علي: بله چون ما تنها آدمهايي بوديم که تجربه و جرات لازم را داشتيم.

كسري: صحيح..... شما در آن موقع چه حالي داشتيد؟

علي: اين سوال را بعدها از خودم كردم. نمي دانم....

اما وقتي که سعد حکميت خود را انجام داد و زنان را قلم کشيد من حس بهتری داشتم. مردانشان بهت زده شده بودند اما سربازان ما اوضاع را در کنترل داشتند.

راد: شما که با اعدام مردان مخالفت نکرديد؟

علي: ما دلايل مخالفی.....

راد: جناب علي من دارم مي پرسم که شخص شما مخالفتي كرديد؟

علي: ابتدا اندکی تردید در من هم بود. ولي اصرار نکردم. اصرار خاصي نکردم.

راد: مقصودتان اينست که بعد از آنکه بر اسرا دست پيدا كرديد و حکميت هم بنفع شما صادر شد بعد هيچ دليل

مخالفی نياورديد که نبايد اعدامشان کرد؟

علي: نخير. نظر مرا نخواستند.

راد: جناب علي-شما در نحوه تصميم گيري کشتار کامل مردان يك قوم بشکلي که حد اعلاي تاثير را داشته باشد دخالتي نداشتيد؟

علي: ما بعنوان سردار و مشاور سپاه سوالاتي را که از ما خواسته بودند پاسخ مي داديم. ولي معني آن اين نيست که ما بدین ترتيب کاملا موافق باشيم که همه اعدام شوند.

راد: شما قطعا مي دانستيد که يکي از مجريان و درستتر بگويم.....**نگاهي به فروهر مي کند.....**جلادان

اجراي اين تصميم شما خواهيد بود.

ساعد: آقاي رييس ما با اين لحن مخالفيم.

فروهر: موافقم.

راد: باشد. جلاد نمی گویم. همان مجری امر چطور است؟
علی: نه آنقدر که در عمل معلوم شد.

راد: چند نفر کشته شدند؟

علی: هشتصد و خرده ای نفر

راد: در این خصوص ناراحتی روحی پیدا کردید؟

علی: من کسی را نمی شناسم که در چنین موقعی پس از اعدام این تعداد نفر ناراحتی روحی پیدا نکند.

راد: این حاکی از مختصری تضاد روحی نیست؟

علی: چي يعني؟ ناراحتی روحی پیدا کردن؟

راد: همراهی در قتل عام. پاکسازی و نابودی کامل مردان يك قوم و بعد گرفتار ناراحتی روحی عواقب قضیه شدن

از طرف دیگر. این تضاد روحی نیست؟ جناب علی؟

علی: چرا این تضادی است که سالهاست مبتلايش هستم.

راد: ممکن است کمی توضیح دهید؟

علی: پیگیری اهداف بزرگ تبعات وحشتناکی پیدا کرده است. اهدافی که ممکن بود باعث وفور نعمت بی منتهاهم بشود.

راد: منظورتان عصر طلایی الهی و نهر شیر و عسل و این جور چیزهاست؟

علی: بله نعمت و رحمت فراوان برای همه..... بدبختی ما اینست که همه چیز و کس در راه غلط بکار رفته اند.

راد: جناب علی منظورتان از همه کس که ها هستند؟

علی: ایمانداران با شهامت شجاع-از هر نوع-..... دنیا برای اهداف بزرگ آماده نبوده و نیست. همیشه از مرحله پرت است.

راد: حالا دیر نیست که دنیا را به مرحله برگردانید؟

علی: من همچین کاری نتوانستم بکنم. خود دنیا باید برگردد.

توران: جناب علی یعنی شما می خواهید به رندی مانند من بگویید که اعدام این افراد را برای آن مرتکب شدید که

در این رویا شریک شوید و نهر شیر و عسل راه بیاندازید؟ یعنی کشتار را برای آن نکردید که به کمک ترسی که

ایجاد کردید در جنگهای دیگر هم برنده شوید؟

علی: ما اعدامها را برای آن کردیم که جلوی فتنه را بگیریم. دست کم در اول نیت این بود.

توران: شما صدها نفر اسیر در بند را کشتید برای اینکه جلوی فتنه را بگیرید؟

علی: جلوی ایجاد فتنه به دست آنها را بگیریم. بعد متوجه شدیم که آنها اصلا در پی شدت عملی که فکر می کردیم

نبودند..... ولی بهر حال ما اینکار را کردیم.

نامدار: معذرت می خواهم.. از شما نپرسیدند- قبل از مرحله اعدام-از شما نپرسیدند که موافقی یا خیر؟

علی: از ما نپرسیدند که موافقی یا نه. از ما پرسیدند که چه طور اجرا کنیم که حد اعلاي تاثیر را داشته باشد.

نامدار: این حرف تماما صحیح است؟

علی: یعنی چه؟

نامدار: یعنی کسی مخالفت نکرد؟ کسی مخالفت نکرد که بجای این تعداد اعدام آنها را به اسارت یا تبعید محکوم کنید

یا جریمه های سنگین کمر شکن؟

علی: مخالفت خاصی از جانب سپاه ما نبود. شاید در نهان ذهنها بود. اما نه چندان قاطع. خیال می کنم می ترسیدند.

راد: شما چیزی حتی مختصر نگفتید؟

علی: گفتم که تصمیم با ما نبود. البته بعدها برای بعضی از سربازان توضیح دادم که بین ماو آنها اختلاف بنیادینی

هست. دلایلی هم آوردم. فرمان قاطع بود.

راد: شما در آغاز مخالف نبودید؟

علی: بعضی- مخفیانه- قطعا مخالفتهایی داشتند. من..... کمی فکر می کند..... در آن مقطع تقریبا ممتنع

بودم. خیال می کنم که در گزارش اولیه گفتیم که اسارت یا تبعید احتمالا چندان تاثیر اساسی نخواهد داشت... باید

قبول کرد تیغ شمشیر قاطع تر است..... و شاید هم گفتیم که ملاحظه اساسی این است که جلوی کشتار بزرگتر را

بگیریم... از این راه هر چه زودتر جنگها را تمام خواهیم کرد.

راد: این به این معنی نیست که شما در حقیقت با تبعید یا جریمه سنگین کاملا مخالف بودید و با بکار بردن اعدام

موافق بودید؟

علي: مسلما به این قطعیت خیر... نخیر. حداقل در ابتدا ما سردار سپاه بودیم نه سیاستمدار و رهبر تصمیم گیرنده. در آن روزها در گرداگردمان فتنه انگیزیهای بسیاری در جریان بود که شاید سرعت عمل را ایجاب می کرد. اجرای این تصمیم دردناک بود.

راد: شما نگفتید که اعدام دسته جمعی خوب کاری بوده است و موفقیت آمیز هم بوده است؟

علي: از لحاظ نظامی موفقیت آمیز بود. بیه

راد: ها. تنها از لحاظ نظامی... شکسته نفسی می کنید...

علي: نخیر.. هیچ همچو کاری نمی کنم

راد: شکسته نفسی نمی کنید؟

علي: ما اهل عمل همواره در مظان گناه بوده ایم. ما با گناه زیست می کنیم.

راد: چه خوب.. قدری از گناه صحبت کنیم.

علي: مثل اینکه منظورمان از گناه يك دست نیست.

راد: علت اینکه این قضیه ای که سالها از آن گذشته... همین کشتار یهودیان بنی قریظه... را پیش کشیده ایم.. این است که می خواهیم بدانیم که چرا در آن زمان شما با آن شدت و توجه به این کارتان چسبیدید... یعنی به نظر من با وفاداری و ایمان صد در صد و چرا در بعضی از شهر های دیگر تا حدودی مانع از این کار شدید و رفتارتان را عوض کردید... جناب علي اگر دوباره فرمان می رسید اعدامهای دسته جمعی در جاهای دیگر را تایید می کردید؟

علي: چنین کاری دیگر تا مدتها معنی نمی داشت.

راد: چرا؟

علي: برای اینکه ضربه روانی سنگین زده شده بود و خبر پیچیده بود... به ما گفتند که خبر اعدام دسته جمعی وسیله ایست که می تواند جنگهای بعدی را فاتحانه تمام کند.

راد: البته لازم نیست از بی عملی بعدهایتان به اینصورت دفاع کنید.

علي: می دانم.

راد: آیا مطالب و استنادات هیات دیوان باعث تعجب شما شد؟

علي: باعث ملال خاطر من شد.

راد: دقیقا چه چیزی باعث ملال خاطر شما شد؟

علي: این که سالها تلاش و کار من منجر به این قبیل استنادات شود. در این هیات ایرادات بسیاری را مرتبط کرده اند بامحدودی از اعمال من.

راد: مثلا؟

علي: از جمله اینکه گفته اند که اساسا من با اعدامهای دسته جمعی مخالف نبوده ام

راد: جناب علي.. با توجه به گفته های قبلیت به نظر شما این استنادات موجه نیست؟

علي: موجه نیست.

راد: به هیچ وجه؟

علي: به هیچ وجه.

راد: می خواهم درباره روابط و تصمیمات دیگران هم صحبت کنم. من البته اسناد هیات را اساس بحث قرار می دهم و می خواهم که این اظهارات هم در پرونده ضبط بشود.

گورانی: آقای رییس لازم است که جواب جناب علي هم در پرونده ضبط شود.

فروهر: بسیار خوب آقای گورانی

راد: جناب رییس... به نظر من بین اعمال و افکار قبل و بعد از این رویداد جناب علی با کنه این قضیه اعدامها رابطه ای موجود است. بنابراین من می خواهم به من این حق داده شود تا جناب علي و سایر شهود را کاملا در

خصوص این مسایل مورد سوال قرار دهم. این امر به نفع خودشان است.

فروهر: قابل قبول است.

تغییر نور. راد پیش می آید و جلو چراغهای پای صحنه می ایستد. پرده ها بسته می شود.

راد: ممکن است مردم تصور کنند من غرض دارم. اشتباه می کنند. وقتی که من شروع بکار کردم. جناب علي در میان سرداران بت من بود. با نوعی حکمت که از نزدیک مثل تمام این موارد مشابه... **خنده ای می کند...** درخشان بنظر می رسد. اما دورتر که می شوی رنگ می باز. بعد که من پرونده هایش را مطالعه کردم. این پرونده ها بت

را به ابولهول میدل کردند. چطور من می توانم از او خاطر جمع باشم؟ من نتوانسته ام راه حل چند نکته متناقض زندگی او را پیدا کنم.

من نتوانسته ام کاملاً علل رفتار او را در بنی قریظه پیدا کنم. ولی در عین حال هنوز نمی توانم بگویم فلان یا بهمان موضوع دلیل قطعی بر عدم صلاحیت اوست. مسایل قابل بحث است. من به این نتیجه رسیده ام که در تحقیقات جدید اکتفای به حقایق عینی کافی نیست. آیا نباید اندیشه ها و احساسات و انگیزه هایی را که در زیر آن حقایق عینی نهفته اند را بررسی کنیم و آنها را هم موضوع تحقیقات خود قرار دهیم؟ اگر بخواهیم در خصوص صلاحیت جناب علی به حکم قطعی برسیم این تنها راه ممکن است. آیا باید لبخند ابولهول را با کارد قصابی تشریح کنیم؟ وقتی که امنیت و تداوم بارگاه متعال به آن بستگی دارد. بلبه باید بکنیم. بلبه... تصمیمات و اتفاقات فراموش شده... به عمد و یا سهو... اینها تاثیر گذارند. و باید بررسی شوند...

راد بطرف صحنه باز می گردد.

صفحه دوم

راد: جناب علي شما هيچ گاه زير تيغ بوده ايد؟
علي: نه. ولي مدتها سايه اش را بدنبال خود داشتم.

راد: فرزندانتان چه؟

علي: نه در آن هنگام... ولي سالها بعد بله

راد: جناب علي آيا شما هيچگاه به اساس عقايد خود شك کرده ايد؟
علي: نه

راد: فرزندانتان... خوانواده تان چطور؟

علي: شايد... نمي دانم

راد: و نزديكان.. ياران ديگر؟

علي: بله بودند كساني كه شك کرده بودند... اما محو بودند... بردي و برشي نداشتند...
راد: بيان نمي شدند؟

علي: نه... حتي حالا كه سالها گذشته و محوشده آن روزها... گم بودند ولي بودند.

راد: آيا هيچ وقت شما خودتان هم با بعضي از آن عقايد مخالفت داشته ايد؟

علي: گاهي. من همه را در نامه جواييه ام نوشته ام.

نامدار باز پرسى را ادامه مي دهد.

نامدار: شما در صفحه پنج نامه خودتان كلمات "علاقمند به بازنگري" را ذكر مي كنيد. مراد شما از اين كلمه دقيقا چيست؟

علي: مراد من از علاقمند به بازنگري آدمي است كه كه با قسمتهايي از يك مجموعه اعتقادات مخالف باشد و مايل باشد تغييراتي صورت بگيرد بدون آنكه انفكاك كلي حاصل شود.

نامدار: به حسب تعريف خودتان شما علاقمند بوديد؟

علي: نخير. ابتدا من معتقد تمام و كمال بودم. بعدها علاقمند به باز بيني شدم.

نامدار: كي آغاز شد اين علاقمندي؟

علي: پس از ديدن نتايج آغازين نبردهاي اوليه ولي بعدتر بنوعي گرم كار بودم و احساس مي كردم بهر حال همه چيز نسبتا روي غلطك افتاده و پيش مي رود. اميدوار كننده بود دست كم در ابتدا.

نامدار: ولي وقتي خشونتها كمى بيشتتر شد و نيات ياران هم متغير شد كمى نا اميد شديد. اينطور نيست؟

علي: گمان مي كنم همه ما در حال تغيير بوديم.

نامدار: ولي در آن روزگار مانند قضيه اعدامها گاه گاه كمى مردد بوديد بله؟

علي: منظورتان چيست؟

نامدار: منظور بنده اين است كه انگيزه هايتان را كشف كنم.

علي: انگيزه؟ در باب چه؟

نامدار: شما روابطتان را بعدتر با چند تن از ياران همراهمان برديد.

علي: بله. همه ما قدرتمند تر شده بوديم و توانمند تر و تغيير در روابط اجتناب پذير بود.

راد: همه روابط گمان نمي كنم جناب علي. مثلا در باب توافقات در باب اعدامهاي محدود بعدي چطور؟ يا در

نهروان؟

بعضي در اوج اينجور بگير و ببندها تغيير كردندو شك كردندو بريندواز راهاي ديگر رفتند... اينطور نيست؟

انگيزه آنها چه بود؟ سياست؟ قدرت؟ نوعدوستي؟ تعصب؟

علي: شايد. خبر بعضي هايشان به من هم رسيده بود. اما كمتر به موجب انگيزه هاي عاطفي و بيشتتر به علت انگيزه هاي سياسي بود. البته با وجود خشونت آن روزگار هم همچين عواطف وجود داشت با اينكه در ازدحام جمع گم مي شدند و جرات ابراز نداشتند. اما بودند كساني كه بر فرض آنها اين بي عدالتيها سخت نوميدشان مي كرد و با وعده

امتحان و قضاي الهي راضي نمي شدند.

راد: از ياران نزديكتان هم جزو اينگونه افراد بودند؟ بله؟

علي: به نسبت.

راد: شكشان تا كي برقرار بود؟

علي: خيال مي كنم تا دم مرگ.

راد: واكنش شما چطور بود؟

علي: (پس از اندكي مكث) گمان مي كنم كه در گزارشتان داشته باشيد كه مخفيانه با من صحبتهايي داشته اند.

راد: چه صحبتهايي؟ شورش عليه حاكميت مستقر هم در آن بود؟

علي: به شما ارتباطي پيدا مي كند؟ اين موضوع به صلاحيت من ارتباطي پيدا مي كند؟

راد: جناب علي درباره چه صحبت مي كرديد؟

علي: به شما نخواهم گفت.

راد: به من نخواهيد گفت؟

علي: نخير

علي از جا يگاه بلند مي شود و به طرف نيمكت در كنار اتاق رفته و بر آن مي نشيند.

راد: در صورت جلسه قيد كنيد كه جناب علي جا يگاه شهادت را ترك كردند.

گوراني: آقاي رييس من به اين طرز سوال كردن اعتراض دارم. اين سوالات به مسايل مطروحه مربوط نيست و

حريم جناب علي را هم مورد تجاوز قرار مي دهد.

فروهر: اعتراض وارد است.... از جناب علي خواهش مي كنم كه جا يگاه بر گردند.

راد: جناب علي بنده از آن سوال منظور بدني نداشتم.

تغيير نور

كسري جلو مي آيد و نزديك چراغهاي پاي صحنه مي ايستد. پرده ها بسته مي شود.

كسري: شايد بهتر بود اين كار را قبول نمي كردم. اين باز پرسها با تصوري كه من از جهان دارم جور در نمي

آيد. اين مسايل خصوصي به كسي چه ربط دارد؟ اين تحقير ها چه كاري را از پيش مي برد؟ آيا آدم تحقير شده

صلاحيتش از آدم تحقير نشده بيشتريست؟ اما اين هم هست كه اگر اين جور كارها با اتكا به اينجور سوابق ادامه يابد

سرانجام ما به كجا مي كشد؟ يعني اطاعت بيش از اين هم مي شود؟ نمي دانم شايد عقايد عدالت خواهانه من كه نه

شده است. شايد هم ناچاريم كه طوق عبوديت مضاعف را گردن بگذاريم. حالا كه عمل اينقدر اهميت يافته بايد از

دستورات و نظرات و سنت هم حساب كشي كرد. بهر حال اينها اين احساس را دارند كه بايد در اين سيره كه عمل

كنند به فرمانها به خواسته ها به "يقاتلونها". اندیشه آدم چطور مي تواند هم تازه باشد و هم موافق امر مطلوب و هم

تمام چنين فرمانهايي را بي استثنا و بي ترديد عمل كند؟

اين كارهايي كه انجام شده تحت لواي عرش اعلا فرقتش با ظلم فرمانرويان زميني ديگر چيست؟ شايد هم من مبالغه

مي كنم. شايد باز هم ساليان سال بسياراني بپذيرند عامل و مجري محض يك رويا باشند. ولي اين جريان مرا آزار

مي دهد. من همينطور كه به اين سوال و جوابها گوش مي دهم از خودم مي پرسم آيا اين قضيه بني قريظه داستاني

بمراتب كهن تر نيست؟

كسري به صحنه باز مي گردد.

صحنه سوم

نامدار: حالا که صحبت از بررسی ذهنیت هم در میان است جناب علی با این نکته موافقید که در مورد يك علاقمند به تغییر.. يك اصلاح خواه بالقوه... خطر اعمال ناروای اینچنینی بالقوه کمتر است؟
علی: بالقوه بله..... بستگی به شخص دارد.

نامدار: جناب علی آیا این حقیقت دارد که عده ای از همراهانمان از علاقمندان جدی تغییرات اساسی در نوع برخوردها بودند؟

علی: نه چندان زیاد. کمتر از اوایل کار. در آن زمان جذبه موجود همه اینها را محو می کرد. تمام چیزهای بد نمود با جذبه پیرامونی لااقل بی اثر می شدند. یه جور شیفتگی غریب مالیخولیایی
نامدار: چیزی که نمی فهمم این است: چرا آنها گرداگرد شما را گرفته بودند؟
علی: برای اینکه ما مقاصد بزرگی داشتیم.. حداقل در نظرها. خواست ها و آرزوهای شگفت نا کامان و آنها اینرا می دانستند.

نامدار: تنها برای جمع یاران خودتان؟

علی: نه الزاما

نامدار: هدفشان چه بود؟

علی: ترجیحا افکندن يك جور طرح نو. دگرگونی های وسیع حول لوی عرش الهی-
نامدار: البته بعضی از شاگردانتان هم بعدها از جمله این آدمها شدند؟ اینطور نیست؟
علی: چند نفرشان بله.

اما شدت و ضعف شکایاتشان دست کم در اینباره بسیار متفاوت بود.

نامدار: شما این اشخاص را در بیان علت این حجم از اعدامها چگونه توجیه کردید؟

علی: من بعنوان وظیفه و اطاعت از فرمان و احتمال فتنه گری توجیه کردم.. بله... بهر حال همه پیرو بودند.

نامدار: پیرو محض؟ لابد

علی: تاحدودی. بیشتر با نیت خراب نکردن آینده روشن پیش رو برای همگان و شیرینی یک رویای بزرگ زبانشان بسته می شد. همواره در باغ سبز نشانشان می دادیم.

نامدار: بعدها بسیاری از ریشه از این نمونه مثالی حکومت بریدند. این طور نیست؟

علی: بله به نظر من غیر طبیعی هم نیست. يك وقت بود که تجربه حکومت ما برای همه شاکیان از وضع موجود در آنکوشه جهان دست کم جالب بود. ولی امروز به این تجارب دردناک بدون توهم نگاه می کنند. به همین جهت امیدی را که بسیاری از مردم به این تجربه ها بسته بودند محکوم می کنند. اما من احساس می کنم که فشار آوردن به مردم و محکوم کردن مطلق این اعتقادات- بهر حال جایگرفته - در میانشان هم غلط است.

نامدار: من میل ندارم به کسی فشار بیاورم..... یک سوال دیگر.... يك نفر سردار سپاه که در معرض اینگونه مناقشات و تعارضات هم بوده است آیا احساس خطر خاصی نمی کرده است. آیا واقعا برای آرمانتان خطرناک نبود؟
علی: نه

نامدار: به نظر شما آن روزها اهمیت نداشت که دردل چنین آیین تازه و در حال شکل گیری آدم چند نفر آشنای متمایل به تغییرات....

علی: سطح فرهنگ آن دوران را در نظر نمی گیرید؟ فکر میکنید رشد بی وقفه و آنچنان شتاب آلود ما در پناه چه سطحی از فرهنگ رخ نمود؟ اصولا آیا می شود در سطح فرهنگ رشد یافته همچین تغییرات زود هنگامی را باعث شد؟ نه... خطر خاصی نبود... بدنه جامعه اصولا کاری به این حرفها نداشت یا دست کم بروز نمی داد.

نامدار: برنامه ای برایشان نداشتید؟ مراقبت ویژه ای؟

علی: من نخبان معتقد راتحلیل و تجزیه عقیدتی نمی کردم. فلان عقیده بهمان درجه اعتبار. فلان عمل بهمان درجه اعتبار. این محاسبات و مراقبتها ابلهانه بود. ما اگر در آن روزگار اینگونه عمل می کردیم هرگز نمی توانستیم بهترین آدمها را بکار بگیریم. شاید می شد در همان محدوده به رشد خود ادامه داد ولی فکر نمی کنم که می توانستیم کاری اساسی را پیش ببریم.

نامدار: شما وقتی که فهمیدید که بعضی از این یاران در عقاید نوین خود مصرند چه کردید؟

علي: منظور تان چیست؟
نامدار: آیا روابط خودتان را با آنان قطع کردید؟

علي: نخیر

نامدار: چرا نکردید؟

علي: برای اینکه بنظر من شرط دوستي با این جور کارها مغایر است و اینکه خودشان هم در ایراداتشان متزلزل بودند برابر همچون ماهایی که به تصمیممان یقین داشتیم.

نامدار: با شرط اطاعت مطلق از فرمانهای رسیده به شما مغایرتی نداشت؟

علي: چي؟... نخیر

نامدار: شما نظرات آنان را در محضر رهبران عالی مطرح نکردید؟

علي: نه چندان

نامدار: سخنان معترضان هم روزگارتان را به فراموشی سپردید؟

علي: موثر نبودند.

نامدار: برایتان هیچ اشکال نداشت که اینگونه تظاهر به دوستي با علاقمندان تغییر را با بی اثر سازی نظراتشان وفق دهید؟

علي: این موضوع چه ارتباطی با این امور دارد؟ من با نظراتشان موافق نبودم و مطرح سازی چنین حرفهایی در دل آن شور و جذبه همگانی تنها برایشان خطر ساز بود. همین.

نامدار: متشکرم

فروهر: آقایان سوال دیگری از جناب علي ندارید؟

کسري دستش را بلند مي کند.

کسري: من تعجب مي کنم عده اي در آن غلبه شور عمومي و روياهاي بزرگ از اینگونه تجدید نظر طلب ها وجود داشته اند که چندان اثری از نام و نشان آنها در تاریخ نیست

علي: همه سعی در محوشان داشته اند.

کسري: من نمی فهمم که این گونه آدمها که تا آزمون از جنبه سیر عمومي مردم روزگار معقول بوده اند چرا اینطور به جهت دیگر غلطیدند. آنها در آن جو-اتفاق خاصی افتاده بود؟

علي: شاید حتی با وضعیت آنروزگار هم تند رفته بودیم. نمی دانم.

کسري: نمی دانی؟

علي: فکر مي کنم تنها فرقتشان این بود که به قدر دیگران عقاید ساخته پرداخته نداشتند و جسارتشان هم افزونتر بود. دیگران از اثر آن آشوبهای قبلی چون موم شده بودند و تازه منافع بزرگ هم در پیش بود.

کسري: منافع بزرگ؟

علي: غنایم بزرگ فتوحات گسترده در پیش و "تجری تحتالانهار" بهشت برین.

کسري: شما چه؟

علي: منم تا حدود بسیاری چون دیگران.

گاه سیلاب خروشان ایجاد می شود که سیلاننش ترا با خود می برد. می مانی بر سر دو راهی؟ با خرابیهای موافقت می کنی به امید آنکه شاید پس از آن آبادی بسیاری ایجاد شود یا با جریانش مخالفت می کنی و با احتمال زیاد غرق می شوی.

اما به هر حال اینرا هم فهمیده ام که آیینی که اینگونه وقایع در دل آن رخ دهد- مخصوصا بدست بنیانگذاران آن- باید دست کم يك جایش خراب باشد.

نور تغییر می کند. توران جلو می آید و نزدیک چراغهای پای صحنه می ایستد. پرده ها بسته می شود.

توران: من دیروز با مافوق بالا ترم صحبت کردم. ریسم از اینکه جاتلیق سزدهم در قضیه مداخله کرده و البته با اینکار دیگر بزرگان را شورانده بسیار ناراحت است. جاتلیق سیزدهم بیهوده بر آتش این ماجرا می دمد. من گفتم که بنظر من بیش از حد درباره سوابق و عقاید جناب علي بحث کلي می شود که با شرایط ضربتی اینگونه اعمال سازگار نیست. ما فقط می خواهیم که علت انجام این نوع اعمال در زمان خاص را بیابیم. مرزداران مرتب عقب نشینی می کنند و شك شکفت پیشروی. ما باید حد فاصل عقاید ذهنی و شرایط عملی آنها و کارهای عینی شان را معین کنیم. باید معین شود که اینگونه کشتار ها -مخصوصا تحت لوای عرش اعلا- تحت جذبه روحانی یا اطاعت

از فرمان نایبان و بی اختیار یا دلیل دیگری است. و همچنین که تا کی بیم چنین کارهایی خواهد رفت. این خط قرمز مرز تخطی ناپذیر قوانین الهی است.
توران به صحنه باز می گردد.

صحنه چهارم

توران: چیزی که مورد علاقه من است. جناب علی. جنبه عملی قضایاست. در نظر من ذهنیت پیرامون قضایا مهم نیست. عواقب آن مهم است. شما باید اقدامات لازم را جهت رفع فتنه از پیرامونتان اعمال می کردید. این طور نیست؟
علی: بله

توران: به عقیده شما آیا صلاح است که برای مثال يك نفر بیگناه را آگاهانه بخاطر مصالح جمع- در میان جمعی از گناهکاران به ملکوت اعلی فرستاد؟
علی: کی؟ در آن روزها یا حالا؟
توران: فرض کنیم حالا.
علی: نه.

توران: در آن روزها چطور؟
علی: در آن روزها استثنا در این قاعده به نظر من ممکن تر می رسید.
توران: چرا؟

علی: در آن روزها کسانی که قصد نابودی ما را داشتند و همچنین توان انجام این کار را بسیار بیشتر بود.
توران: شما در آن زمان نمی دانستید که امکان وجود بیگناهان بسیار در جمع اسرایتان هست؟
علی: بله... اما تا آنجا که به جنبه عملی قضایا مربوط است آقای توران. در بنی قریظه هیچ جنبنده ای که از شمول پیمان منعقد میان ما خارج باشد وجود نداشت.

توران: شما جناب علی هیچکس را-بر غم این پیمان- بیگناه تشخیص نمی دادید؟
علی: نه. هیچ تفکیکی نمی کردم.
توران: چرا؟

علی: به علت مساله تعارض در وفاداری و شک در لزوم اجرای فرامین صادره.
توران: تعارض در وفاداری به چه کسانی؟
علی: به رهبر عالی و اهداف عالیترا

توران: صحیح

راد: به هر جهت به نظر شما احتمال وجود بیگناهان محل اعتبار نبود؟
علی: اساسا از ذهن اینجور فکرها را رانده بودم.

راد: در اتفاقات بعدی چطور؟ شما چه آزمایشی به کار می بردید برای تعیین این که فلان کس فلان اسیر برایتان خطرناک است یا خیر؟

علی: من برداشت شخصی خودم را نسبت به آن شخص گزارش می دادم.-حالا رهبر هر که که بود-.....پیدا کردن بیگناهان در بلبشوی نبردها و حتی پس از آن خیلی مشکل بود. ما در اوضاع بسیار دشواری کار می کردیم.
راد: جناب علی شما به سوال من جواب ندادید.

علی: لطفا سوالتان را تکرار کنید.

راد: شما چه آزمایشی به کار می بردید برای این که خاطرتان جمع شود که فلان اسیر برایتان خطرناک است یا خیر؟

علی: چه آزمایشی؟ در مورد کی؟ بنی قریظه؟
راد: مثلا بله

علی: آدم فرمان عالی را که به صحت آن اطمینان دارد را نمی کند. آنزمان کارها بسیار ساده تر بود. "گروهی را کشتید و گروهی را اسیر کردید" آیه الهی منزل. بی هیچ مواخذه ای.

راد: خوب حداقل نمی شد که جنگجویان را تفکیک کرد؟

علی: خوب نمی توان از دیگران هم غافل بود....حتی کودکان.. همانطور که بعدها فرزندان آنها در کار ما فتنه کردند و همه مان به چشم دیدیم.
راد: کودکان آنها هم مظنون بودند؟

علي: نه ولي هميشه اندکي ترس هست... ولي بنا به گفته سعد زنان و فرزندان کوچکشان را به اسارت برديم و نکشتم. بسياراني بوده اند که هيچ چيزي را بر جاي نگذاشته اند. تاريخ گواه است.

کسري: (علاقمنده به علي رو مي کند) معذرت مي خواهم. شما کعب يهودي را مي شناختيد؟

علي: نه چندان

کسري: اين آدم چگونه آدمي بود؟ من انگيزه هايش را درک نکرده ام. نزاعش با شما بر سر چه بود؟

علي: گويا ترس بزرگي داشت.....

کسري: ترس؟ از چه حيث؟

علي: احتمالاً حفظ توازن قدرت. توازن در قدرت مستقر در منطقه قبل از ما نوعي تعادل ميان اقوام و قبيله هاي پيراموني برقرار بود. آنها مدتها بود که مقيم بودند و اکنون خطر را احساس مي کردند.

فروهر: جناب علي اينگونه ترسها از نظر شما چه وزني داشت؟

علي: طبيعي بود.

راد: آقاي رييس اجازه مي دهيد بنده ادامه بدهم؟

فروهر: بله بفرماييد.

راد: به پايان رساندن اعدامهاي بني قريظه چقدر طول کشيد؟

علي: يك صبح تا عصر. گمان مي کنم.

راد: کارسختي نبود؟

علي: بله بود.

راد: با ديگر اقوام يهودي هم نبرد کرديد؟

علي: بارها

راد: فکر نمي کرديد که همچين اقداماتي ممکن است باعث کينه ديريني گردد؟

علي: نه

راد: به ذهنتان بهيچوجه خطور هم نمي کرد؟

علي: من گمان نمي کنم وظيفه داشته باشم وقتي که پيروي در پيش است و فرمان صريح - از چيزهايي که زماني ممکن است رخ دهند ترس و واهمه اي داشته باشم.

راد: شما مي دانيد که هم در آن موقع و هم سالها بعد کينه اي که قسمتي از آن به اين ماجرا باز مي گشت سرباز کرد؟

علي: من مي دانم که در در قرن بيستم ميلادي اين اتفاق رخ داد.

راد: چرا؟

علي: لابد آنها هم ديده گاهي مثل ما داشتند و شرايط ايجاب مي کرده است.

راد: شما رفتار آنان را صحيح مي دانستيد؟

علي: صحيح نمي دانم ولي مي فهمم.

و در ضمن من غلط مي دانم که شخصي را بعلت نتايج احتمالي اعمال و عقايد گذشته اش به محاکمه بکشاند. من اين را غلط مي دانم.

راد: جناب علي اکنون ما داريم درباره نحوه رخ دادن اينگونه اتفاقات در جنگ بحث مي کنيم و درباره اقدامات ناخوشايندي که احتمالاً پس از آن رخ داده است هم.

علي: مي دانم هستند آدمهايي که مي خواهند آنقدر دست و پاي ما را ببندند که ديگر هيچ کار مهمي امکان پذير نباشد.

راد: در مورد رهبر عاليتان. آيا صحيح است اگر من بگويم که وفاداري طبيعي شما به ايشان نسبت به فرمان

وجدانتان مي چربيد؟

علي: من قبلاً توضيح داده ام که چنين تعارضي در وفاداري من وجود نداشت.

راد: بنا بر اظهارات شما در نامه تان گويي عقیده داشته ايد که براي مقامات بالاتر شما مهم بوده است - لاف در آن مقطع که کار يکسره شود ولي شما از هرگونه ابراز جدي شک و ترديد و ايراد خودداري کرده ايد. اينطور نيست؟

علي: بله.

راد: شما بهيچوجه بر اين نظر معترض نشديد. بخير؟

علي: نه

راد: من همين نکته را مي خواستم بدانم. جناب علي.

تغيير نور. نامدار به طرف چراغهاي پاي صحنه مي آيد. پرده ها بسته مي شود.

نامدار: عده ای می گویند ما وقایع گذشته را از نقطه نظر حال می سنجیم. بله درست است. چون ما داریم تحقیق می کنیم که اینگونه اعمال امروز هم به این سادگی امکانپذیر هست یا نه. چیزهای نسبی زیادند اما حقایق هم هستند که نمی توان به سادگی بر آنها قلم عفو کشید و به آسانی از آنها گذشت. این اساس بارگاه متعال باید باشد. مخصوصاً در این مورد خاص که الزام نظامی شگفتی نیز وجود نداشته است. سوالات ما واقع بینانه است. سوالات ما مدعی عدالت مطلق و خلوص مطلق اخلاقی نیستند. اما اینها گفته هایی عملی هستند و من از بیان شدن این جور بحثهای اصولی شادم. یعنی از این رفع شدن مانع قدوسیت حریم اشخاص ما باید صاف و پوست کنده ببینیم که اقدامهای چون بنی قریظه بر چه اساس بنیاد گرفت؟ و چه عواقبی در پی داشته است و خواهد داشت. و آیا در آینده می توانیم چنین عواقبی را تحمل کنیم یا نه... این دام تاریخ است - دامی برای نابودی قدوسیت بارگاه الهی - که باعث صراحت و خشونت و سختی اقدامات ما می شود.

پرده بسته می شود.

صحنه پنجم

راد: جناب علي ممکن بپرسم که آیا دادخواهي هايي را که به مناسبت سالگرد بني قريظه رسیده ديده ايد يا نه؟
علي: مقداريش را ديده ام.

راد: کعب بن اسد هم دادخواهي کرده است؟

علي: بله.

راد: چه نوشته؟

علي: يك شکايت معمولي پس از سالها شکست لابد شما يك کپي از آن در پرونده تان داريد.

راد: (با لبخند).... شما هنوز اورا دشمن مي دانيد. اينطور نيست؟

علي: نخير.

راد: در نامه شما به هيات بررسي در صفحه 22 شما گفتگويي را نقل کرده ايد که در آن سال با کعب داشته ايد.

اين گفتگو کجا واقع شد؟

علي: در خانه من در مدينه.

کسري: معذرت مي خواهم من ميل داشتم قدري بيشتري در باره آن گفتگو ها بدانم. کعب چه جور آدمي بود؟

علي: يکي از بزرگان يهود بني قريظه بود.

کسري: رهبر؟

علي: نخير. ولي مشاور عالي قومش بود.

کسري: چگونه کسي بود؟

علي: يکي از اندک نفرات خردمندي که آدم در طي يك عمر مي تواند ببيند.

راد: شما در نامه تان لب گفتگورا نقل کرده ايد. حالا جناب علي من ميل دارم خواهش کنم که شرايط و محيط اين

گفتگو را براي ما شرح دهيد و در صورتي که ممکن باشد عين گفتگو را براي ما نقل کنيد.

علي: من فقط مي توانم مضمون گفتگو را براي تان نقل کنم نه عينش را.

راد: بسيار خوب بفرماييد.

علي: يك روز براي ديداري به مدينه با تعدادي از همراهانش آمد و شب ميهمان ما بود. در منزل من.

فروهر: ببخشيد خودش را وعده گرفته بود؟

علي: فکر نمي کنم.... جدا از رسم ميهمان نوازي ما. بيشتري به خاطر اطلاع يافتن از شرايط جديد و کسب اخبار و

بازنگري در توافقات و اينجور مسايل بود.

فروهر: جناب علي بنظر من خيلي اهميت دارد که شما حتي الامکان اين قضيه را به تفصيل بيان کنيد.

علي: بسيار خوب.... آنها به خانه ما آمدند و شامي خورديم و در باره آخرين اخبار رسیده صحبت کرديم... شايد

در باره خبر آماده سازي مکيان براي نبردي بزرگ هم صحبتهاي کرديم.. چون اندکي قبل از آن واقعه بود.....

فروهر: خود کعب اين قضيه را پيش کشيد؟

علی: نمی دانم.. شاید هم من بر اساس اطلاعاتم این بحث را پیش کشیدم... ولی بهر حال گمان می کنم که آن شب این بحث بود به هر صورت یک نکته مسلم است: آنها بشدت از ما عصبانی بودند و از نتایج اقدامات ما می ترسیدند.

فروهر: چرا؟

علی: شکست بنی قینقاع و بنی نضیر یهودی به دست ما حساسشان کرده بود و نیز بشدت از ترورهای که ما انجام داده بودیم دلچرکین بودند.

فروهر: مگر همپیمان آنها بودند؟

علی: بهر حال مربوط بودند..... از یک دین بودند و بشدت احساس خطر می کردند.

راد: کعب از شما چه می خواست؟

علی: من یقین ندارم که در آن مقطع کعب چیز خاصی می خواست.. به من گفت که یهودیها بسیار عصبانیند برای اینکه اقوامشان و خودشان را تهدید کرده و می کنیم. و نیز برای تغییر دین به دیگران فشار می آوریم.

راد: این عقیده خود او هم بود؟

علی: قاعدتا بله. کعب رامطمینا از نبردهای احتمالی در پیش آگاهش کرده بودند و شاید هم نقض پیمانشان با ما را از او خواسته بودند. بهر حال انکار نمی شود کرد که در شرایط آنروزگار حتی قبل از جنگ احزاب ما هم از آنها احساس خطر می کردیم. چون به ما بسیار نزدیک بودند.

راد: آنچه گفته شد همین بود؟

علی: نه از ترورهای ضروری هم که کرده بودیم گفت.

راد: ترور چه کسانی؟

علی: از ترور بعضی بزرگان یهودی مثل کعب بن اشرف یا ابو رافع

راد: کعب بن اشرف کی بود؟

علی: یکی از بزرگان یهودی

راد: چرا ترور شد؟

علی: هجای پیامبر را گفته بود.

راد: فقط همین؟

علی: این چیز کمی نبود.

راد: من تا بحال اسمش را نشنیده بودم.

فروهر: کعب به آماده سازی مکیان برای جنگ احزاب اشاره ای هم کرد؟

علی: نه مستقیما

راد: شما چیز خاصی به او نگفتید؟

علی: من فقط صحبت کوتاهی درباره اعتقادات خودم کردم و فقط یک چیز را به او گفتم.

راد: چه چیزی؟

علی: اینکه که بهیچوجه از کارها و اعتقادات خودمان کوتاه نخواهیم آمد. که اینها کار الهی است..... بهیچوجه

راد: کار الهی؟ حتی وقتی ترور می کردید؟ یا اعدام دسته جمعیشان؟

علی: بله. حتی با وجود اینها. هدفمان عالی بود و فرمانهایمان متعالی.

و اینکه غالبا هم زور و اجبار و اعدام نبود..... گاه گاه بر اساس شرایط.

راد: پس از آن گفتگو تصمیم به آماده سازی برای جنگ نگرفتید؟

علی: نه. در آن دوران ما همواره برای جنگ آماده بودیم.

نامدار: در همانجا تصمیم به محوشان نگرفتید؟

علی: نه ربطی نداشت... ما مطیع فرمان بودیم.

راد: ولی مدتی بعد جناب علی شما مشابه این صحبتها را در باب لزوم نابودیشان با صدای بلند فریاد زدید و گفتید

که از کجا به خاک مذلت و نابودی فرو افتاده اند. نگفتید؟

علی: یک رسم قدیمی بود. رجز خوانی می کردیم.

راد: پیامبر به شما مستقیما نگفته بود که در باب وجود بنی قریظه احساس خطر می کند؟

علی: چیزهایی در اینباره به سعد بن عباد-رییس قوم خزرج-گفته بود.

راد: سعد بن عباد به شما چه گفت؟

علی: او تنها گفت که وحی در این باب صادر شده و حکم قطعی است.

راد: هیچ در باب لزوم اجرای این وحی احساس شک نکردید؟

علي: نه فکر کردم حتما خیري در آن هست. سعد بن عباد به رهبر عالی نظر موافق مرا اطلاع داد و بعد با هر دوي آنها صحبت کردم.

راد: چیز خاص دیگری شنیدید؟

علي: نه. همان حکم را شنیدم. منتها با تفصیل بیشتر. نتیجه حکمیت هم تاکید را بیشتر کرده بود و کار ما را ساده تر راد: متن وحی چه بود؟

علي: "گروهی از آنان را کشتید و گروهی از آنان را به اسارت گرفتید... از اهل کتاب..... پس از آنکه دشمنی کردند" بی هیچ مواخذه ای

متن صریح بود. حکم هم نحوه را تعیین کرد.

راد: حکم که بود؟

علي: سعد بن معاذ

راد: بنظر شما.. آیا سعد بن معاذ از موضع پیرویی از قدرت برترو فرصت طلبی حکم نداد؟

علي: غیر ممکن نیست.

راد: ایرادی نداشت؟

علي: بهر حال شاید لازم بود.... یهودیها هم.. بناچار حکمیت اورا پذیرفتند پس از محاصره طولانیشان.

راد: در این صورت حکم نابودیشان را پذیرفته بودند؟ با آغوش باز؟

علي: خوب.... جنگ تبعات ناخوشایند بسیاری دارد.

راد: جناب علي اینها توجیه نیست؟

علي: نه.

راد: و آیا پس از صدور حکمیت زمین و زمان را زیر و رو نکردند؟

علي: (با لبخند)... نه.. ما مثل باز شکاری بر سرشان بودیم.. آشوبهای پراکنده ای شد اما در چنگال ما بودند.

راد: کافی است. (خطاب به رییس)... حالا من میل دارم اظهارات سعد بن معاذ را به عنوان شاهد بشنویم.

نامدار: فقط يك سوال از علي... فکر نمی کنید که برای تعیین حکم و برای صدور آن حکم دست به یکی شده بود تا بجای انتخاب یکنفر بیطرف -کسی از مهاجمان زخم خورده انتخاب شود؟

علي: گمان نمی کنم... نه

نامدار: متشکرم

فروهر: حالا ما يك شاهد داریم. سعد بن معاذ حکم این ماجرا و رییس قبیله اوس. سعد شاهدهی است که آقای راد اورا احضار کرده است و از او سوال خواهد شد.

يك مامور سعدبن معاذ را از دست راست وارد مي كند و اورا به جایگاه شهود مي برد. سعد لباس عادي بر تن دارد و با خشم به اعضاي هیات نگاه مي كند.

فروهر: جناب سعدبن معاذ به خدا سوگند می خوری که در شهادتی که به هیات می دهی حقیقت و تمام حقیقت را بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی؟

سعد: سوگند می خورم. (می نشیند)

رییس: اول چند سوال درباره سابقه خودتان. چه مدارجی را طی نموده اید؟

سعد: از بزرگان اعراب بوده ام. رییس قبیله اوس. و حکم در غایله بنی قریظه.

رییس: چند بار به حکمیت پرداخته اید؟

سعد: در میان قوم خودم بارها و در میان دیگر اقوام هم گاهی.

رییس: حکمیت چه خصوصیتی طلب می کرد؟

سعد: مردمدا ری. اقتدار. قدرت و آگاهی از شرایط روز.

رییس: و بی طرفی؟

سعد: نه الزاما..... لزوم حکمیت اکثرا از روی ناچاری طرفین و به امید شرایط و حکم اندکی مساعدتر بود.

رییس: می توانید ماجرای حکمیت بنی قریظه را برای ما نقل کنید؟

سعد: آنزمان در بستر بیماری بودم. در انتهای محاصره بنی قریظه و زمانی که دست آنها از هر جا کوتاه شده بود حکمیت را میان سپاه محمد و قبیله بنی قریظه پذیرفتم.

رییس: اینکار شگرد خاصی طلب می کرد؟

سعد: شاید..... اگر شگرد خاصی طلب کند.. احتمالا بنده این شگرد را داشته ام. بنده از وضع و ذهنیات دو طرف دعوا مطلع بودم و می دانستم چگونه حکم کنم که صلاح در آن باشد.

رییس: تشخیص مصلحت کار؟

سعد: بله.

گورانی: آقای رییس ممکن است بنده برای ثبت در پرونده بپرسم که شغل اصلی جناب سعد چه بوده است؟
سعد: جنگاور و بازرگان. (می خندد) از یک خاندان بزرگ و قدرتمند عرب.

نامدار: آقای رییس ممکن است از جناب سعد بپرسم که آیا به میل خودشان برای ادای شهادت به اینجا آمده اند؟
رییس: جناب سعد؟

سعد: بله.

راد: جناب سعد مایلیم از شما بپرسم که چه اتفاق خاصی حکمیت را به شما واگذار کرد؟

سعد: چه عرض کنم..... شاید در نظر آنها (لبخند می زند) میان آنهمه جنگاور خونخوار آماده دریدن.. شاید طبق آشنایی های دیرین کاری و قومی من را مناسبتر می شناختند. دشواری کار و به تنگنا رسیدن مردم محاصره شده بنی قریظه و احتمالا لزوم یکسره شدن و تعیین تکلیف این غایله که منم بدان معتقد بودم و البته دست تقدیر سرنوشت بخت برگشتگان بنی قریظه را در بند حکمیت من قرار داده بود.

راد: این چگونه حکمیتی بود که شما معتقد به یکسره شدن کار آنها بودید؟

سعد: حکم من از احکام خود یهود هم بود و طبق قانون تورات عمل می کند. (از کتاب می خواند) در تورات، کتاب تثنیه، باب بیستم دستور ۱۳ و ۱۴ آمده است: «چون به شهری نزدیک آبی تا با آنان جنگ نمایی، آنها را برای صلح ندا کن و اگر تو را جواب صلح بدهد و دروازه ها را برای تو بگشاید آنگاه تمام قومی که در آن یافت شوند به تو جزیه دهند و تو را خدمت بنمایند. و اگر با تو صلح نکرده و جنگ نمایند پس آن را محاصره کن و چون یهوه خدایت آن را بر دست تو بسپارد جمیع مردانشان را به دم شمشیر بکش، لیکن زنان و اصحاب و آنچه در شهر باشد یعنی تمامی غنیمت اش را برای خود به تاراج ببر و غنایم دشمنان خود را که یهوه خدایت به تو دهد بخور.» در ماجرای بنی قریظه نیز طبق قوانین و معیارهای خود یهودیان عمل شده است.

راد: چگونه تشخیص دادید که این حکم در آن شرایط و روزگار حق است.... دقیقا عین حکم چه بود؟

سعد: حکم من این بود: همه مردانشان را بکشید. زنان و فرزندانشان را به اسارت ببرید و اموالشان را هم به غنیمت ببرید.

راد: این حکم را ببنهایی صادر کردید؟

سعد: بله.

راد: الان فکر نمی کنید که صدور این حکم و سختگیری مندرج در آن به شما بنوعی القا شده بود؟

سعد: نه با وجود آنکه بشکلی آشکار پس از آزار و اذیت مردم مدینه توسط بنی قریظه این حکم بشدت مورد درخواست عامه مردم بود و کسی نیز از بیان این خواست ممانعت نمی کرد ولی فکر نمی کنم در حکمیت من تاثیری گذاشته بود. من از فرمان کتاب مقدس خودشان و رعایت مصلحت طرف مقابلشان پیروی کردم.

راد: جناب سعد شما بعد از صدور حکم چه اقدامی کردید؟

سعد: برای پیشگیری از بروز آشوبهای احتمالی توصیه کردم که هر چه سریعتر کار این قوم را یکسره کنند. سرعت عملشان قابل تحسین بود.

راد: چرا به این سرعت؟

سعد: لازم بود. خطر آشوب و آسیب از کسانی که آب از سرشان گذشته.. جدی بودو حکم هم که صادر شده بود.

راد: هیچکس تقاضای بازنگری نکرد؟

سعد: اینجور قضاوت برگشت ناپذیر است. بزرگان آنها بشدت معترض بودند اما درخواست من.. تنها اجرای سریع حکم و ختم غایله بود.. همین

راد: هیچ شک نکردید؟

سعد: نه.. قبل از صدور حکم از خدای خود خواستم که یاریم کند تا حکم درست را صادر کنم. شک معنا نداشت.

کسری: جناب سعد.. بنده خیلی خوشوقتم از اینکه بالاخره موفق به زیارت جنابعالی شدم و می توانم با شما صحبت کنم.

سعد: منم خوشوقتم.

کسری: اختیار دارید... برعکس... شما امروز از جالبترین قضات تاریخ هستید... (می خندد) بنده قصد ندارم زیاد

مصدع اوقات گرانبهای شما بشوم اما.....

سعد: هیچ اشکالی ندارد.

کسری: جناب سعدشما در میانه راز و نیازتان قبل از صدور حکم .. هیچ به این فکر نیفتادید که ممکن است دست کم بیگناهایی که نه در جنگ و نه در فتنه گری دستی نداشته اند در میان این افراد باشند؟

سعد: بله.. همیشه این امکان هست.. اما در آن وضعیت مصلحت کار مهمتر بود و کاری نمیشد کرد.

کسری: بله.. خوب بعضی اشخاص هستند که عقیده دارند که گاه مصلحت ایجاب می کند که همه مخالفانمان را به یک چوب به مسلخ ببریم. می شود درک کرد **(نیشخندی می زند)**

سعد: لزوم ختم فتنه انگیزی در اولویت بود.

کسری: این فتنه انگیزیها پایان گرفت؟

سعد: نه ولی در فتوحات آتی مان ترس ناشی از آن واقعه بسیار موثر بود و مانع از کشتار بسیاران دیگری شد که آنها هم به همان اندازه بیگناه بودند.

کسری: این فتوحات چگونه صورت گرفت؟

سعد: با پشتوانه ایمان الهی... گاه با صلح و گاه با جنگ. اما ترس از این گونه رخدادها هم بسیار موثر بود. انکار نمی شود کرد.

کسری: این عدالت بود؟

سعد: شاید نه کاملا. اما به مقاصد بزرگ در پیش می ارزید. عین مصلحت بود.

کسری: البته مصلحت شما؟

سعد: مصلحت ما و دین ما.

کسری: فکر می کنی مقاصد بزرگ محقق شد؟

سعد: نه کاملا.

کسری: ایراد کار کجا بود؟

سعد: نمی دانم... شاید تزلزل و نبود قاطعیت های بعدی.

کسری: لطفا بفرمایید که اجرای اعدامها بر عهده چه کسانی بود؟

سعد: علی و زبیر. اما باید دانست که آنها دخالتی در صدور حکم نداشتند و تنها مجری امر بودند. همین.

کسری: البته مسلم است. ما که به وفاداری بی قید و شرط آنها سو ظنی نداریم... چنانکه به صحت کار خود جناب

عالی هم سو ظن نداریم... **(می خندد و آقای رییس را نگاه می کند)** اینها هیچ معنایی ندارد آقای رییس! ما باید بدنبال حلقه مفقوده باشیم. اینها مارا پیش نخواهد برد.

(سعد را نگاه می کند) متشکرم

سعد: بهر حال این جزئی نگری شما بیفایده و ناکار است

قضات قدیم قضاوت را تا این حد پیچیده نمی کردند.

(نیشخند) قضاوت ساده تر از این حرفهاست.

نامدار: مصلحت بالاتر است یا عدالت؟

سعد: البته عدالت. اما هر نوع عدالت بر مبنای مصلحت امر می بایست باشد.

نامدار: اگر قضیه عکس می شد و آنان سواره بودند و تصمیم به چنین کاری می گرفتند و رعایت مصلحت را

لزوم این امر عنوان می کردند. از دید شما پذیرفتنی بود؟ مصلحت از طرف چه کسی و تا کجا معتبر است؟ حد خود

مصلحت را چه قانونی معین می کند؟

سعد: دقیق معین نمی توان کرد. حد معینی مخصوصا در موارد حساس نمی توان یافت. مورد بمورد می تواند تفاوت

کند. احساس و تصمیم قاضی در آن هنگام معتبر است.

نامدار: فکر می کنید که این توضیح برای افراد زیر تیغ هم قانع کننده است؟

سعد: من بر این حس در مواقع لزوم تکیه کرده ام.

راد: جناب سعد پس شما منطق مقتدری که لزوم این کشتار را اثبات کند در اختیار ندارید؟

سعد: منطق ما قدرت ما بود و الزام حفظ آرمان بزرگمان.

راد: بهر حال شما معتقدید که در چنین موارد عمده ای نمی توان خط کشی دقیقی کرد اینطور نیست؟

سعد: بله. و گمان می کنم که تا در عمل در گیر اینگونه ماجراها نشوید. منطق کار را درک نخواهید کرد.

شما از دور دست بر آتش دارید.

راد: هیچ کس از سپاه مدینه مخالف جدی این حکم نبود؟

سعد: نه... فکر نمی کنم... شاید اندک کسانی مخالف بودند اما در آن- شور جمعی چشمان خونریز- کسی جرات اظهار نظر پیدا نمی کرد و اگر هم بود من مطلع نشدم.

راد: پس در صدور این حکم پشتتان قرص بود؟

سعد: در میان اقوام بدوی صحرائشین کسی با رییس قوم مخالفت نمی کند.
راد: متشکرم جناب سعد

رییس: **(خطاب به وکلای علی)** آقایان میل دارند از جناب سعد سوال کنند؟

ساعده: بله.....جناب سعد چه پیمانی میان شما و بنی قریظه منعقد بود؟

سعد: پیمان حسن همجواری پیمانی قاطع و محکم.

ساعده: موضوع پیمان مذکور چه بود؟

سعد: که در کار یکدیگر و در کار بازرگانان و اهالی یکدیگر اخلاص نکنیم و الا جان و مالشان هدر است.

ساعده: یهودیهای بنی قریظه هم آنرا امضا کردند؟

سعد: بله.

ساعده: پیمان را شکستند؟

سعد: بله در آن چندبار اخلاص کردند.

ساعده: در ماجراهای قبل و بعد از جنگ احزاب چطور؟

سعد: اطلاعات نظامی مرتبط با سپاه و استحکامات مدینه را از طریق جاسوسان خود به ایتلاف قریش می رساندند در هنگامه ضعف ناشی از جنگ احزاب و در هنگامی که سپاهی در مدینه نبود نیز - دست کم- تصمیماتی برای حمله به مدینه داشتند .

راد: شما نیز در پیمانتان اخلاص نکردید؟

سعد: نه..... نه چندان

راد: شما جاسوسی آنها را نمی کردید؟ تصمیمی برای حمله به آنها نداشتید؟ دیگران را علیه آنان تحریک نمی کردید؟ بعضی از سران و بزرگانشان را ترور نکردید؟

سعد: شاید..... بهر حال اینگونه اتفاقات هم رخ می داد.

ساعده: در این مدت موارد مذکور را به آنها اطلاع نمیدادید؟

سعد: بهر حال گوشزد می کردیم.

ساعده: چه می گفتند؟

سعد: ابراز بی اطلاعی و بیگناهی می کردند.

ساعده: با آنها ماماشات نمی کردید؟

سعد: ماماشات خیر بر لزوم رعایت حسن همجواری تاکید می کردیم.

ساعده: آیا شما عواقب سختی را بر نتایج ماماشات با مردمان پیمان شکاف بنی قریظه احتمال نمی دادید؟

سعد: بله امنیت مدینه در خطر بود. برای فتوحات بزرگتر باید از امنیت خانه مان مطمئن می شدیم.

ساعده: آیا جز اینست که پیامبر حکم شما را حکم الهی دانست و تایید کرد... اینطور نیست؟

سعد: بله.

ساعده: فکر می کنید که حکم صادره تان مرضی درگاه حق است؟

سعد: بله... از صمیم قلب مطمئنم. تایید پیامبر هم بر این امر گواست.

ساعده: من دیگر سوالی ندارم.

رییس: آقایان باز هم سوالی از جناب سعد دارند؟

کسری اشاره میکند.

رییس: آقای کسری

کسری:

من همیشه میل داشته ام در این باب نظر قاضی این حادثه را بشنوم. برای من جالب است. این موضوع کلی است. به

عقیده شما جناب سعد. تا چه حد امکان داشت تا در صدور این حکم ملایمت به خرج داد؟

سعد: امکان پذیر بود.. انکار نمی کنم... اما گاهی ضربات سهمگین برای سد شکنی و تکان دادن دیگر معارضان

حیاتی است.

کسری: این ضربه می بایست بر سر بنی قریظه فرود آید؟

سعد: همه باید متوجه باشند که خشم آنروزهای ما خشم مقدس کارگرانی بود که هر مانعی را کنار میزنند تا بنایی بزرگ را پی ریزی کنند. گاه برای دستیابی به اهداف بزرگ ناچاریم که چشمانمان را بر بعضی از اتفاقات ببندیم. کسری: نمی دانم. من که خوشم نمی آید.... راستش شنیدن نظرت برایم دردناک بود.

رییس: باز هم سوالی هست؟ آقای توران

توران: بنظر شما آیا باز مانده اعتقادات جاهلی گذشته هم در شدت خشونت و تایید این اقدام نقشی بر عهده نداشت؟
سعد: بدون شک هر چند شاید نه خیلی زیاد.

توران: آیا شما کعب بن اسد را رقیب یهودی نالایقی می دانستید؟

سعد: نخیر. کعب لایقترین مشاور یهودی بود که من تا آن زمان دیده بودم. اما در میان قوم خود برش لازم را نداشت و در روزگار پر آشوب گوش بفرمانی یک امر حیاتی است.

توران: متشکرم.

فروهر: اگر سوال دیگری نیست.....-از اینکه زحمت کشیدید و برای کمک به ما به اینجا تشریف آوردید تشکر می کنم.

سعد بر می خیزد و از اتاق بیرون می رود.

از جناب کعب خواهش کنید تشریف بیاورند.

یک مامور از اتاق بیرون می رود تا کعب را بیاورد.

راد: برای تکمیل پرونده جناب علی. از کی توجّهات رسمی به این اتفاق جلب شد؟

علی: تا مدتها پس از این واقعه چندان صحبتی -حتی در میان قوم خود من- وجود نداشت... بنوعی فراموش شده بود... و تا مدتها پس از آنهم حتی در تاریخ نگاریهای رسمی و غیر رسمی هم نامی و یاد چندان از این اتفاق نبود تا زمان نگارش تاریخ طبری که مدتها پس از آن بود و بعدتر هم بصورت پراکنده اشاراتی می شد.

راد: زمان نگارش تاریخ طبری کی بود؟

علی: دویست سیصد سال بعد.

راد: موضع آن چه بود؟

علی: موافق اما متزلزل... توجیه تراشیده بود.

راد: دیگران چطور؟

علی: گروهی از اساس این اتفاق را انکار می کردند... گروهی موافق جدی بودند و اکثریت سعی می کردند خاطراتش را از یادها ببرند...

راد: سعی بر از یاد بردن آن دست و پا زدن بیهوده ای نبود؟

علی: من از این جنبه نگاه نمی کنم... تنها اجرای تکلیف برایم مهم بود و هست.... همین.

راد: علت این تزلزل خاطره ها شک و تردید جدی شان نبود؟

علی: اهمیتی ندارد..

راد: بهیچوجه؟

علی: اصلا

راد: چرا؟

علی: لابد برایشان قابل فهم نبوده است.

ماموری که برای آوردن کعب رفته بود در را باز می کند و نگاه پرسنده ای به رییس می اندازد.

فروهر: جناب کعب هستند؟

مامور کعب را به جایگاه شهادت راهنمایی می کند.

جناب کعب آیا میل دارید به قید سوگند شهادت بدهید؟

کعب: بسته به نظر آقایان و کلا یا اعضای هیات است.

فروهر: شهود قبلی به قید سوگند شهادت داده اند.

کعب: در این صورت بنده هم از آنها پیروی می کنم.

فروهر: جناب کعب آیا به خدا سوگند می خوری که در شهادت خود حقیقت و تمام حقیقت را بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی؟

کعب: سوگند می خورم.

فروهر: لطفا در جایگاه قرار بگیرید. جناب کعب..... مسوولیت شما در آنهنگام چه بود؟

کعب: مشاور عظمای یهودیان بنی قریظه.

فروهر: رهبر نظامي چطور؟

كعب: مشاور نظامي.

فروهر: سفير حسن نيت هم..... اينطور نيست؟

كعب: در زمان صلح با دوام.. البته

فروهر: آقاي گوراني مي توانيد از جناب كعب بعنوان شاهد سوال كنيد.

گوراني: انعقاد پيمان حسن همجوار ي با مدينه را شما بر عهده داشتيد؟

كعب: بله. اما تصميم مشكلي بود.

گوراني: چطور؟

كعب: پيش بيني تغييراتي بزرگ در تراز قدرت در پيرامونمان لزوم عقد يك پيمان محافظ را با وجود شرايط

تحميلي مندرج در آن ايجاب مي كرد.....مساله مشكلي بود.

گوراني: تصميمتان چه بود؟

كعب: سعي كرديم نهايت استفاده را از زمان بكنيم.....برخورد اجتناب ناپذير را عقب بياندايم و زمان بخريم.

گوراني: اجتناب ناپذير؟

كعب: بله.....نوبت ما هم فرا مي رسيد.

گوراني: چه نوبتي؟

كعب: نوبت زهر چشم گرفتن از ما.....همانطور كه به حساب تك تك ديگر قبيله هاي يهودي رسيدند.

گوراني: و شمادر اين ميان چه كرديد؟

كعب: اطلاعات جمع آوري كرديم...سعي كرديم در اين وضعيت متشنج متحد بالقوه بياييم و خود را آماده كنيم اما

اوضاع بر وفق مراد پيش نرفت....

گوراني: اين اخلال در پيمان نبود؟

كعب: در کنار تغييرات بسيار كه در اطرافمان رخ مي داد و احتمال فراوان خطر با وجود نيروي تازه نفس

خشمگين داغي كه در کنارمان بسرعت قدرت مي گرفت و مخالفني نمي پذيرفت هيچ نبود...

گوراني: نتيجه داد؟

كعب: نه...بر وفق مراد پيش نرفت...

گوراني: چرا؟

كعب: وزنه ها برابر نبود....وبعد هم ساكنان بني قريظه گوش بفرمان و متحد نبودند....

گوراني: چه اتفاقي افتاد؟

كعب: به ناچار جنگيديم...به ناچار حكم نامناسب انتخاب كرديم و در برادر دسيسه هاي بي پايان گروهي سرمست

از پا در آمديم...به فجييعترين صورت ممكن.

گوراني: اكنون جناب علي به جهت اجرائي حكم در باب مردمان بني قريظه در مظان اتهامات سنگين قرار

دارد....نظرتان در اين خصوص چيست؟

كعب: يك كلام...يك جنايت دهشتبار بود...همين

گوراني: آيا خودداري جناب علي جانش را به خطر نمي انداخت؟

كعب: نه. اصلا...مقام بالايي داشت...ولي مي دانم هيچ مخالفتي نكرد...يك شور جمعي بود.....ميهماني خونريزان

معتقد.....جشن خون

گوراني: ونه اقدامي براي رفع فتنه انگيزي فتنه انگيزان يهودي بني قريظه؟

كعب: اينها توهमत و توجيهات بيهوده است.....ما تنها به لزوم تعادل قدرت و حفظ نفس خود اقدام مي كرديم كه

طبيعي بود....و حتي اگر هم فتنه اي در كار بود كه نبود.....چه نيازي به دريائي خون بيگناهان

گوراني: الزام اجرائي تكاليف محوله يك سرباز هم توجيه است؟

كعب: حتما...انسانيت توجيه نمي پذيرد....

گوراني: آنها انسان نبودند؟

كعب: ضجه آنهاهم كودك و زن و مرد بر دلشان اثر نمي گذاشت...نه...اينها سفاكي پايان ناپذير و بيدرماني

است.....بر دلش اثر نگذاشت؟هشتصد نفر اسير زير تيغ.....يك قساوت مطلق.

گوراني: حتي اگر حكمي منطبق بر متن كتاب مقدس يهوديان باشد؟

كعب: حتي اگر بر آن اساس باشد كه نبود.....هزاران سال است كه متون مقدس يهود در ريزترين جزئيات هم

تفسير و باز هم تفسير مي شوند و در تعيين دقيق مصاديق و جزئيات ميان خود علمای بزرگ يهود ترديد است

(نگاهی به رییس می کند).....بله... همیشه می توان برای تفسیر جنایت خود بهانه هایی یافت... همیشه همینطور بوده..

کسری: این عجیب نیست؟

کعب: از جناب سعد بپرسید.

کسری: سعد بن معاذ در اینجا شهادت داده است که به عقیده ایشان علت اولیه پیمان شکنی شما بوده است؟

کعب: حتی در صورت محال صحت... عقاید ایشان با شدت اعمال اجرا شده هیچ تناسبی داشت؟

اینجور حرفها همه باد هواست.

کسری: اگر شما در آنهنگام سواره بودید و پیروز در خصوص اسرای خود چنین تصمیمی می گرفتید؟

کعب: به حکم همان موازینی که بیان کردم.. خیر... ما نه قصد کشورگشایی داشتیم نه رویای بزرگی در سر و نه

مقاصد خاصی در پیش رو... هدف ما حفظ توازن بود... همین

گورانی: متشکرم جناب کعب

فروهر: آقای راد شما میل دارید از آقای کعب سوال کنید؟

راد: آقای نامدار سوال خواهند کرد.

نامدار: جناب کعب.. هیچگاه شرایط روزگار توجیه گر چنین وقایعی می توانند باشند؟

کعب: پذیرش الزام شرایط روزگار در چنین مواردی بشدت برایم غریبند.. من میل ندارم درباره احتمال چنین

چیزی حتی بحث کنم.

نامدار: اجتناب پذیر بود؟

کعب: (سرش را تکان می دهد) بله.. بله

ساعد: اجتناب پذیری این رویداد و لزوم اطمینان از امنیت پیرامونی برای فتح رویاهای بزرگ با هم منافات

نداشت؟

کعب: آقای ساعد اگر کسی عمیقاً در نهان وجودش قساوت خانه نکرده باشد هیچگاه و به هیچ دلیلی راضی به

صدور و اجرای چنین حکمی نخواهد گشت. مردمان بیچاره گروگان رویاهای هیچ کس نیستند. (با عصبانیت) یعنی

هیچ حد و مرزی وجود ندارد؟

ساعد: شما به سوال من جواب ندادید.

کعب: خیر. حتماً می شد بدون اعدام دسته جمعی هم امنیت را حفظ کرد.

ساعد: اینگونه احتمال خطر کاملاً برطرف می شد؟

کعب: هر چیزی حدی دارد آقای ساعد

ساعد: من حرف شما را نمی فهمم

کعب: بدا به حال شما

فروهر: آقای ساعد من پیشنهاد می کنم که این مطلب را مختومه کنیم.

ساعد: اسم ابو لبابه برای شما آشناست؟

کعب: بله

ساعد: این شخص که بود؟

کعب: یکی از مردمان با وجدان مدینه که خبرسرنوشت خونبارمان را زودتر به ما رساند..

ساعد: جاسوس شما بود؟

کعب: نخیر... تنها در روز آخر قبل از تسلیم شدنمان که سفیر سپاه مدینه در میان ما بود... در میانه صحبت با ما با

حرکت دست بر گردنش به ما نشان داد که پس از تسلیم چه عاقبتی خواهیم داشت. همین..... قبل از حکمیت و قبل

از صدور ادعایی وحی..... می بینید؟

ساعد: لطفاً جواب خودتان را به سوال من محدود کنید.

کعب: اما من حق دارم جمله ام را تمام کنم.....

ساعد: بر اساس مفاد پیمان حقی برای جمع آوری اطلاعات داشتید؟

کعب: جواب این سوال را قبلاً داده ام.

ساعد: نمی خواهید که مسوولیت نفوذتان را بر عهده بگیرید؟

کعب: هر طور میل شماست.

ساعد: من میل دارم این سوال من را جواب بدهید.

كعب: ما كاري را كه مي بايست مي كرديم..... اوضاع پر آشوب و نفوذ جاسوسان مدينه در ميان ما جوابي مناسب را طلب مي كرد.

نامدار: شما ابولبابه را از جاسوسان خود مي دانستيد؟

كعب: نخير تنها خبر مرگمان را زودتر اعلام كرد.

راد: آن خبر بكارتان آمد؟

كعب: نه... تنها تسليم شدنمان را عقب انداختيم.

راد: انتخاب حكم مورد رضايت شما بود؟

كعب: رضايت از انتخاب حكم از ميان به خون تشنگان خود؟ هرگز..... ناچار بوديم

راد: اين ناگزيري را نمي توانم درك كنم.

كعب: بله... درك كردني نيست مگر هنگامي كه شمشير آخته اي بر گردنتان باشد كه به هر طناب پوسيده اي چنگ خواهيد انداخت.

راد: مجبور تان كردند؟

كعب: ميان گزینه هاي بد و بدتر قرارمان دادند.

راد: احتمال تباني نمي داديد؟

كعب جواب نمي دهد و با حالي عصباني مي خندد.

راد: جناب كعب دارم از شما سوال مي كنم.

كعب: مي دانم و جواب شما را نمي دهم..... **(با دست سرش را مي گيرد)**.. اينها ديگر معني ندارد..... ضجه ها مدتهاست در سرم طنين اندازست... شقيقه هايم مي كوبند.

راد: آقاي رييس.....

كعب: ديگر چيزي اهميت ندارد.

ساعد: جناب كعب شما اينجا گفتيد كه اين ماجرا اجتناب پذير بود... دليلتان چه بود؟

كعب: ضعف آن مقطع ما و قدرت آنها... و نيز سابقه منازعات با ديگر اقوام يهود و توافقات با آنان..... و نيز احتمال وجود يك جو انسانيت....

نامدار: سعد بن معاذ معتقد بود كه ميبايست كار شما يكسره گردد چرا؟

كعب: از خود ايشان پرسيد

نامدار: نظر شما چيست؟

كعب: تنفر ديرين قومي قبيله اي راهي براي تخليه پيدا کرده بود.... لايد

نامدار: پس از انتخاب حكم احتمال صدور چنين حكمي را مي داديد؟

كعب: خير

نامدار: چرا؟

كعب: با تمام اينها... اينچنين كينه اي را پيش بيني نمي كرديم.

نامدار: اما آنها كار خود را داراي تاييديه الهي مي دانستند؟

كعب: بسيار اني چنين توهمي داشته اند.

ساعد: چنين جوابي مرا به شك مي اندازد.

كعب: **(خودداريش را از دست مي دهد)**.... سوالی هم كه اين جوان طرح كرد مرا به شك انداخت كه در اينجا عرض

كشف حقيقت باشد! من از اين جنوني كه به چنين صحبتي مي انجامد بي اندازه نگرانم!

ساعد: شما فكر مي كنيد كه چنين ايده اي نمونه جنون است؟

كعب: من فكر مي كنم.....

ساعد: بله يا نه؟

كعب: من حاضر نيستم بله يا نه جواب بدهم. اگر شما به اين طريق ادامه دهيد.....

ساعد: خوب چه مي شود؟

كعب: **(خودداريش را دوباره بدست مي آورد)** هيچ.....

ساعد: بسيار خوب؟

كعب: من فكر مي كنم جنون ديرين ناشي از روياهاي بزرگ براي همه بسيار گران تمام شده است.

موازين انساني و خوب را بر اثر ترس و تعصب و تنفر کنار مي گذارند در قالب رويابي بزرگ....کاري که بر سر ما آمد...کاري که بسياراني پيشترها کرده اند و بعدها هم.....نه...رفتار انسان بر اثر گذشت زمان هم تبيري نکرده....

ساعده: پس حقيقت دارد که شما اين تحقيقات را نمونه.....

کعب: ديگر چندان تفاوتی نمی کند مرده ها از گور بر نخواهند خاست.

راد: آوای دوردست کشتگان عدالت را طلب نمی کند؟

کعب: ديگر نمی دانم.

نامدار: هيچ تنشنج و آشوب بزرگي پس از صدور حکم رخ نداد؟

کعب: بله اما جنگالهايشان را در تئمان فروبرده بودند.. اسير بوديم و بي اختيار در انتظار لحظه نهايي. انتظار صفيير

شمشير اين مرد.

نامدار: متشكرم

فروهر: سوال ديگري نيست؟ آقاي توران

توران: كينه هاي ديرين نقشي نداشت؟

کعب: بسيار

کعب: همچنين گفتارهاي پر بغض يقاتلون...تقاتلون با چاشني. خشم و تهديد

توران: هيچ مخالفتي از آن سو نديديد؟

کعب: خير....خشم مندرج در آن چشمان خونريز بيشتري و بيشتري طلب مي کرد....هراس انگيز بود.

توران: متشكرم.

فروهر: خيلي متشكرم...جناب کعب

کعب از اتاق بيرون مي رود.

جلسه امروز به عنوان تنفس ختم مي شود. از آقاي راد و آقاي گوراني خواهش مي کنم اسامي شهود بعديشان را به

بنده لطف کنند.

پرده دوم

صحنه اول

صحنه مثل سابق باز است. فیلم های مستند زیر روی پرده می افتد و گفتار زیر همراه آن خوانده می شود.

فیلم

نمایش پیاپی جنگها در روزگاران کهن که پوشش طرف مقابل در هر نوبت به شکلی دیگر در می آید و پشت سر هم عبور می کنند. صفوف اسیران ایستاده در بند در میانه نمایش خون که باز هم چون آغازین صحنه بر پرده پاشیده می شود و اندک اندک پرده را یکپارچه خون می کند.

گفتار

جنگهای پیاپی. اسیران بسیار. بارش خون بر خاک. برتن بر همه چیز. اعدامهای بیشتر. ترورهای بیشتر و آرمان های بزرگ پیش رو.

فیلم

سالها بعد. مردان امروزی در صفوف مرتب. هیجان زده. با چشمانی به فراخی گشاده. حیرت زده و شادمان. با مشت های گره کرده. فریاد می زنند: صحیح است... صحیح است...
مردی بر فراز ایستاده با چشمانی خشماگین. دست تکان می دهد و آنها را نگاه می کند.

گفتار

"یوم الله واقعی روزی است که امیرالمومنین علیه سلام شمشیرش را کشید و خوارج را از اول تا به آخر درو کرد و تا به آخر کشت. ایام الله روزهایی است که خداوند تبارک و تعالی یک زلزله ای وارد میکند، یک سیلی را وارد میکند، یک طوفانی وارد میکند، به این مردم شلاق میزند که آدم بشوید. امیرالمومنین اگر بنا بود مسامحه کند شمشیر نمیکشید تا ۷۰۰ نفر را یکدفعه بکشد. در حبسهای ما هم بیشتر این اشخاص هستند که مفسدند. اگر ما اینها را نکشیم هر یکیشان که بیرون برود آدم میکشد. اصلاً آدم نمیشوند اینها..."

"شما آقایان علما چرا فقط سراغ احکام نماز و روزه میروید؟ چرا هی آیات رحمت را در قرآن میخوانید و آیات قتال را نمیخوانید؟ قرآن میگوید بکشید، بزنید و حبس کنید. چرا فقط شما همانطرفش را گرفته اید که صحبت از رحمت میکند؟ رحمت مخالفت با خدا است... محراب یعنی محل حرب یعنی مکان جنگ. از محراب ها باید جنگ پیدا شود. چنانکه بیشتر جنگهای اسلام از محراب ها پیدا می شد. پیغمبر شمشیر داشت تا آدم بکشد. انمه ما همگی جندي نظامي بودند. همگی جنگي بودند. شمشیر میکشیدند آدم می کشتند... ما خلیفه میخواستیم که دست ببرد و حد بزند و رجم کند."

"همانطور که رسول الله دست میبرید، حد میزد، رجم میکرد و همانطور که یهود بني قریظه را چون جماعتي ناراضي بودند قتل عام کرد. اگر رسول الله فرمان داد که فلان محل را بگیرد، فلان خانه را آتش بزنید، فلان طایفه را از بین ببرید، حکم به عدل نموده است... زندگی بشر را با قصاص تامین کرد، زیرا حیات توده زیر این قتل قصاصي خوابیده است. با چند سال زندان کار درست نمیشود. این عواطف کودکانه را کنار بگذارید."

پرده سینما بسته می شود.
اعضای هیات و وکلای طرفین در جای خود قرار می گیرند. علی در جایگاه شهود است. رییس هیات جلو می آید و کنار چراغهای جلوی صحنه می ایستد.

رییس: من می ترسیم که این اتفاق بیفتد و افتاد. رسانه ها نامه هیات و جواب علی را منتشر کرده اند. این نامه ها را وکلای هیات بررسی منتشر کرده اند تا تحریکات ضد هیات را خنثی کرده باشند. حالا قضیه علی نقل همه مجالس است.

رییس با حرکتی حاکی از تسلیم به جای خود بر می گردد.
صداهایی از بلندگو شنیده می شود که تیتراهای زیر را می خواند. همراه صدا. چهار عکس از علی روی پرده می افتد که با هم قویا فرق دارند و حالت هر کدام مطابق تیتری است که خوانده می شود.
صدای بلندگو:

جانفشان اهداف بزرگ. مطیع امر اولی الامر.
عکس.

شهیدی با شمشیر آخته بر خطاکاران و پیمان شکنان.
عکس.

جنایتکاران توجیه می کنند.
عکس.

بیگناهان در مسلخ. او اعتراف می کند.
عکس.

پایان نمایش عکس.

صحنه دوم

راد: جناب علي حالا ميل داريم درباره مسووليت شما در قبال عواقب بعدي اين مساله بحث كنيم.

علي: بسيار خوب.

راد: در ابتدا اساسا فكر مي كنيد كه مسووليتي از عواقب اين ماجرا كه سالها بعد با الهام از اين واقعه ممكن است رخ داده باشند بر عهده شما خواهد بود؟

علي: خوب يا بد؟

راد: هر دو.

علي: بهر حال هر دو از حيطه اختيار من خارجند.

راد: بسياراني از پيروانتان از اقدام شما نتايج مشابهي گرفته اند و كشتارهاي بسياري صورت گرفته است.

علي: ممكن است.

راد: من در نامه هيات قسمت آخر صفحه شش خوانده ام كه شما غالبا مخالفتهايي بروز داده ايد نسبت به نوع اقدامات تحت لوای كار مثالي شما. اينطور است؟

علي: تا حدی

راد: تا چه حد جناب علي صحيح و تا چه حد صحيح نيست؟

علي: من اينرا در نامه جوابيه ام روشن کرده ام.

راد: من ميل دارم كه باز هم روشنتر شوم.

علي: بفرماييد

راد: من در اينجا گزارشي دارم از شوراي مشورتي كه شما عضو برجسته اش بوديد. تاريخ گزارش مربوط به چند سال بعد از اين مساله است. و در جواب اين سوال تهيه شده كه تا چه حد با مردمان سرزمينهاي تازه فتح شده مي توان خشونت كرد. اين گزارش را بخاطر داريد؟

علي: گزارش مشاوره خود من نوشتمش.

راد: در اين گزارش گفته شده است كه -آقاي نامدار لطفاً.....

نامدار: دربخشي از اين گزارش تاكيد شده است كه: "ما همه اميدواريم كه از خشونت هاي بسيار بيشتري بتوان احترام كرد."

راد: (نيشخندي مي زند) جناب علي آيا معني اين مطلب اين نيست كه شما علي رغم احتمال پيروزي سريعتر با اين گونه ابزار - مخالف كشتارهاي بيشتري شده بوديد؟

علي: نه الزما. اول كه من عضو برجسته آن شورا بودم و نه تنها پيشنهاد دهنده آن.

دوم بهر حال مخالفتهايي پيرامون اقدامات آغازين ما وجود داشت كه حتي در آن هيات هم بروز داشت.

سوم خشونت ياد شده در گزارش تنها كشتار نبود و شكل هاي بسياري را مد نظر داشت.

و اينكه اقدامات سخت ما باعث بروز سرسختيهاي بسياري در بازمانده ها و دشمنان جديد مان شده بود و نيز بهر حال تا حدود زيادي تثبيت شده بوديم.

راد: اين واكنش با تصميمات ديرينتان هماهنگ بود؟

علي: بله. تنها شكلها عوض مي شوند و گرنه لزوم اجرائي تكاليف در هر حال يكسان است. يكجور تقيه در موضع قدرت..... كه بسيار هم موثر بود.

راد: از لحاظ نظامي هم در موضع برتر بوديد؟

علي: بله.

راد: اين دليلي بر پيشگيري از وقوع اتفاقات مشابه بود؟

علي: ما تنها به تكليف عمل مي كرديم و پيشگيري معنابي جز اقتضاي زمان برايمان نداشت.

راد: هيچ معنابي؟

علي: به نظر من عاقلانه تر اين بود كه از ضربات سخت و كارا گاه گاه بهره برده شود تا كارا باقي بماند.

راد: من درست ريز قضيه را الان ندارم. اما فكر مي كنم كه از اين نوع اتفاقات در اندازه هاي گوناگون چندين باري رخ داده بود درست است؟

علي: بله.

راد: پس اغراق نيست كه گفته شود خشونت نامحدود - دست كم - يكي از راهبردهاي اساسي پيشرويتان بوده است؟

علي: بهر حال اينها گاهي مفيد واقع مي شد اما تكرر آن - هم از اثرگذاريش مي كاست و هم طرف مقابل را جري مي كرد.

راد: از همان ابتدا که سردار سپاه شدید در استفاده از این چنین راهبردهایی هیچ تردید می داشتید؟
علی: در ابتدا؟ نخیر. تردیدهای من بعدها پیدا شد.

راد: کی؟ تنها تردید یا تردید اخلاقی هم پیدا کردید؟

علی: اجازه بدهید کلمه "اخلاقی" را از صحبت خارج کنیم چون باعث خلط مبحث می شود.
راد: چرا؟

علی: اخلاق در خدمت هدف متعالی ما بود.

راد: بسیار خوب... چه وقت تردید پیدا کردید؟

علی: وقتی که در بعضی از نبردهای بعدی مقاومت شدید تری را در پیش رو دیدیم.

راد: پس از بنی قریظه؟

علی: بله.

راد: شما در اینجا شهادت می دهید که تردیدهای شما تنها نظامی و در ارتباط با کارایی صرف بوده است. درست است؟

علی: بله و گفتیم که اتخاذ تصمیم با من نبود.

راد: من نگفتم با شما بود. شما فقط هدفها را انتخاب می کردید و راهبرد نظامی ارایه می دادید و همین...

بعد از پایان کار ناراحتی اخلاقی پیدا نمی کردید؟

علی: بله. بهر حال نمی توان اثر روحی اش را انکار کرد.

راد: علی آیا همین ناراحتی های روحی نبود که باعث شد تا حدودی از تکرار شمار چنین اتفاقاتی خودداری کنید؟

علی: نه الزاماً. قطع نظر از ناراحتی و تردید. تنها فرمان مهم بود و بس. این واقعیت است. البته من نمی گویم واقعیت ملایمی است.

راد: شما در ترور بعضی از یهودیان و بعضی از دیگر اقوام دست داشته اید؟

علی: در عمل خیر.

راد: در این باره کمکی نکردید؟

علی: من به عنوان مشاور کمک کردم.

راد: ممکن است یک مثال برای ما بزنید؟

علی: در ماجرای ابو رافع از بنی نضیر یا عصما شاعر هجا گوی خوش سخن. یا سفیان بن خالد از بنی لیحان.

راد: پیشنهاد دهنده که بود؟

علی: بیشتر خود پیامبر. دیگران هم - البته - سهمی داشتند.

راد: شما هیچگاه در عمل درگیر ترورها نشدید؟

علی: نه.

راد: چرا؟

علی: من کارهای دیگری داشتم.... سهم من در این زمینه قابل چشم پوشی است.

نامدار: (سندی را از پرونده هایش بیرون می کشد) در کشتن شاعری به نام حوبرث بن تقیه یا نضر بن حارث چطور؟

علی: ترور یا اعدام؟

نامدار: ترکیبی از هر دو

علی: بله درست است.... یک مطلب جزیی است.... فراموش کرده بودم.

راد: شما از مشوقان اینگونه اقدامات نبوده اید؟

علی: امکان دارد.

راد: که از برنامه ریزان اصلی این ترورها بوده باشید؟

علی: که من از پیشنهاد دهندگان پر نفوذ بوده باشم... بهر حال ضربات ما کارا و هراس انگیز بودند

راد: ولی شما بعدها دست کم تا مدتی - از دخالت در اینگونه کارها خودداری ورزیدید؟

علی: بله.

راد: جناب علی گمان نمی کنید که اگر باز آستین بالا می زدید و تصدی اینگونه کارها را برعهده می گرفتید بسیار موثرتر بود؟

علی: شاید من چنین عقیده ای نداشتم.

راد: شما عقیده به چه چیزی نداشتید؟

علی: من عقیده نداشتم که باز هم مشاوره و اجرای این کارها خود بر عهده بگیرم. من دیگر برای این کارها مناسب نبودم.

راد: جناب علی سوال من این نبود.

علی: من خیال می‌کنم همین بود.

راد: شما دیگر عقیده نداشتید که ترورهای سیاسی، مذهبی، قومی در پیشبرد کارتان موثر است؟

علی: من همیشه ترور را چیز وحشتناکی دانسته‌ام و در اساس عقیده داشتم که نبودش بهتر از وجودش است. اما زمانی که ایجاب می‌کرد آنرا تایید می‌کردم.

راد: به چه صورت؟

علی: غالباً مشاوره.

راد: به صورت دیگر چطور؟

علی: اجرای معدودی را هم خودم بر عهده داشتم.

راد: پس بعدها چرا همکاریتان را در این قبیل امور کاهش دادید؟

علی: بخاطر مشکلات سیاسی داخلی و عدم لزوم شدت عمل بالا در هنگام تثبیت حکومت.

راد: جناب علی شما نسبت به اجرای اینگونه برنامه‌ها اشتیاق داشتید؟

علی: من نسبت به اثرات خیره‌کننده اش اشتیاق داشتم.

راد: شما عقیده داشتید که ترورهای خشونت‌بار و بهنگام خیره‌کننده و جالب هستند. -واز طرف دیگر اعتقاد داشتید که نفس کار وحشتناک است. اینطور نیست؟

علی: بله گمان می‌کنم. این تقصیر سربازان نیست که برای پیشبرد افکار درخشان پیرامونشان دست به خشونت می‌زنند. تا وقتی که اوضاع از این قرار است انسان می‌تواند نسبت به اثرات یک امری اشتیاق داشته باشد و در عین حال بعنوان یک انسان از آن وحشت داشته باشد.

فروهر: جناب علی به نظر شما این دوگانگی حاکی از تقسیم‌شدن وفاداری نیست؟

علی: تقسیم بین چه کسانی؟

فروهر: وفاداری به آرمان فرضی-وفاداری به انسانیت

علی: بگذارید فکر کنم..... من میل دارم مسأله را به اینصورت در آورم: با وجود تعارضات ظاهری اما اینها دوروی یک سکه اند.

رییس: بهر حال نقطه انتخاب وجود ندارد؟ اگر شما با چنین تعارضی روبرو شوید که مسلماً بارها شده‌اید. در این صورت برای کدام وفاداری رجحان قایل می‌شوید؟

علی: من گمان می‌کنم که در همه موارد وفاداری کامل نسبت به هدفم داشته‌ام بدون آنکه از ناراحتی و تردید احتمالی خودم کاسته باشم.

راد: شما می‌خواهید بگویید صحیح است که انسان در همه موارد وفاداری کامل نسبت به اهداف داشته باشد؟

علی: در مورد هر هدفی خیر

راد: آیا این در مورد اهداف آن روزگار شما صدق می‌کند؟

علی: بله.

راد: به قاعده منظورتان اینست که بعد از تصمیم‌های اولیه رهبر عالیتان از آنها فعالانه حمایت و اطاعت می‌کردید؟

علی: بله. هرچند ناراحتی و تردیدهای من سر جای خودشان باقی بودند و حالا هم بعد از طی اینهمه سال بسیار افزایش یافته‌اند.

راد **سندی را از پرونده بیرون می‌کشد.**

راد: ولی شما در یک مصاحبه می‌گویید که-آقای نامدار برای ما می‌خوانند.....

ورقه کاغذ را به نامدار می‌دهد و یک نسخه هم روی میز رییس می‌گذارد.

نامدار: نقل می‌کنم: "تاریخ قدیم از تنازعات قبایل و نژادها و ملل حکایت می‌کند. از امحای گروهی بدست گروه دیگر. اما در نظر انسان مستقل امروز این احتمال وجود دارد که با انواع اینگونه بهانه جویبها تمامی بشریت به

دست بشر محو شود."

راد: جناب علی آیا این نظر امروز شماست؟

علی: این با آن قضایا ارتباطی ندارد. وقتی که من مصاحبه را کردم از نظر دیگران معترض بیان کردم و در زمان ختم رسالت الهی.

نامدار: زمان این مصاحبه کی بود؟

راد: پس از حادثه یازدهم سپتامبر

علی: همان زمانی بود که عده ای داشتند به طور جدی بحث از جنگ برای جلوگیری از جنگ های بزرگتر می کردند.

راد: شما هم در این باره بحث کردید؟

علی: از ما پرسیدند که عقیده خودمان را درباره یک مساله بیان کنیم و ما در آنروز به نتایج منفی رسیدیم.

توران: جناب علی اگر از نقطه نظر نظامی نتایج قضیه رضایت بخش می بود آیا شما مجوز آنرا صادر می کردید؟

علی: در زمان مناسب... بله... اما از جهت نظامی هم احتمالاً زمان استفاده کارا به پایان رسیده است.

راد: جناب علی در گزارش شورای مشورتی در زمان خودتان که خود شما نوشتید آیا به صراحت نگفتید

که.....نقل می کنم: "ما عقایدمان را بر شمشیر هایمان حمل می کنیم" منظور شما چه بود؟

علی: گمان می کنم که منظور ما-منظور من- استفاده در صورت لزوم بود.

راد: وقتی که در موارد متعددی این ماجرا از حد لزوم گذشت واکنش شما چه بود؟

علی: اعتراض کردم. البته پس از حیات پیامبر.

راد: تا چه حد؟

علی: تا حد برش حرفم

راد: برش حرف شما چقدر بود؟

علی: در برابر پیامبر هیچ سکوت اختیار می کردم ولی در شورای مشورتی بارها تا حد استعفا پیش رفتم.

راد: استعفا کردید؟

علی: البته من گمان می کنم وقتی که در یک امر مهم بر خلاف نظر آدم دستور داده می شود باید نتایج قضیه را تحمل کند.

راد: هر نتیجه ای را؟

علی: بهر حال نظر من برخلاف اکثر نظرات مشابه بود.

راد: این سیاست يك بام و دو هوا نیست؟

علی: خیر

راد: پس می توان گفت که در موارد بعدی شما مخالف جدي این کار بودید؟

علی: "مخالف" قدری تند است من موافق به تعویق انداختن اینجور کارها تا زمان ضرورت بودم.

راد: چرا؟

علی: چونکه مسلماً امید ما را به حل کم در دستر تر غایله ها به باد می داد. به خصوص که بهر حال چند باری شدت

عمل ما را در یاد داشتند و فعلاً همین کافی بود.

راد: ولی برغم توصیه های شما -در مواردی- نمونه های مشابهی بکار گرفته شد؟

علی: بله.

راد: اگر به اصطلاح رسانه ها بخواهیم از پدری برای ابداع این شکل شدت عمل اسم ببرند. شما چه کسی را

پیشنهاد خواهید کرد؟

علی: نمی دانم. اهمیتی برایم ندارد.

راد: خود شما ادعایی نسبت به این لقب ندارید؟

علی: نخیر.

راد: متشکرم. جناب علی

رییس: آقایان سوال دیگری از جناب علی ندارند؟..... آقای توران.

توران: جناب علی من فقط یک سوال دارم... وقتی که فلان قوم و ملت مستقر سالها با ثبات و توازن نسبی در آیین

و ملت خود زیسته اند - آیا شما منکر حق آن قوم و آیین هستید که برای حفظ استقلال و توازن به نحوی که می طلبد

عمل کند؟

علی: چنین حقی مورد تردید است وقتی که آیین درخشان دیگری شکل می گیرد.

توران: معنی این حرف این نیست که شما- در نهان- می خواستید که حق حاکمیت و حفظ آیین -دیگران یکتاپرست- را هم بشدت محدود کنید؟

علی: وقتی کار به جایی رسیده باشد که آیینی درخشان دروازه های روشنی و سعادت را بر همگان بگشاید آنوقت حق حاکمیت ملل کمی مسخره می شود. مساله این است که کدام مرجع آن استقلال و قدرت و اجازه را دارد که از چنین درخششی جلوگیری کند.

توران: **(خنده ای میکند)** درخششی تیره البته اینطور نیست؟ آیا شما عقیده دارید که همه دیگران می بایست برای حصول تفاهم با شما تلاش می کردند؟

علی: اگر طرفشان شیطان رجیم بود هم باید تلاش می کردند که بهر نحو با شیطان رجیم مقتدر مهیمن تفاهم پیدا کنند.

توران: ولی شما بین زندگی به هر صورت و زندگی که به زنده بودنش بیرزد مسلماً قایل به تمایز هستید؟
علی: البته

توران: شاید ایراد آنها هم این بوده است.....متشکرم.

کسری: من میل دارم مساله ناراحتیها و تردیدهای اخلاقی را که در اینجا زیاد مطرح شده است پیش بگشتم. و همچنین مساله پیش بردن یک کار را و در عین حال ترسیدن از نتایج آن کار. شما ابتدا چه وقت این تعارض را احساس کردید؟

علی: بهر حال هر وقت که دستانت را به هر بهانه ای به خون آلوده می کنی. این تضاد را احساس می کنی.
کسری: ممکن است توضیح بیشتری بدهید؟

علی: وقتی که خون آن اسیران بر تن و بدنم می پاشید و پیامبر بر فراز چاه و در کنارم ایستاده بودونگاه می کرد - بندی از شعری را که زمانی خوانده بودم به خاطر آوردم و بند این بود:

"ومن مرگم که همه چیز را فرا می گیرم و جهانها را زیر و زبر می کنم"

فروهر: اگر سوال دیگری نیست میل دارم از جناب علی به مناسبت صبر و شکیباییشان تشکر کنم.

علی از جایگاه شهود بیرون می آید و به طرف نیمکت می رود.

اکنون شهودی را که آقای راد و آقای گورانی احضار کرده اند دعوت می کنیم.
جناب پیامبر الان مدتی است منتظر هستند.

یک مامور برای آوردن جناب پیامبر از اتاق بیرون می رود.

گورانی: آقای رییس اگر امکان داشته باشد ما ترجیح می دهیم که بعد از جناب پیامبر جناب طبری را خبر کنیم.
رییس: البته امکان دارد.

مامور اول با پیامبر دم در ظاهر می شود.

رییس: اگر جناب پیامبر حاضر هستند از ایشان خواهش می کنیم در جایگاه شهود قرار بگیرند. جناب پیامبر آیا میل دارید به قید سوگند شهادت بدهید؟

پیامبر: با وجود آنکه نفس حضور من در اینجا بیان سوگند الهی است ولی در صورت لزوم بله.
رییس: دیگران سوگند خورده اند.

پیامبر بر پا می ایستد.

رییس: جناب پیامبر آیا به خدا سوگند می خورید در شهادتی که به این هیات می دهید حقیقت و تمام حقیقت را بگویید و هیچ چیز جز حقیقت نگوید؟

پیامبر: سوگند می خورم.

رییس: آقای راد می توانید از شاهد سوال کنید.

راد: جناب پیامبر رخدادهای بنی قریظه تحت نظارت و فرمان شما بود؟
پیامبر: بله.

راد: آیا شما تصمیمات بنی قریظه را با جناب علی مورد بحث قرار می دادید؟

پیامبر: نخیر. دیگران و از جمله جناب علی بنده فرمانبر پروردگار متعال و رسولش بودند.

راد: منظور از "دیگران" چه کسانی هستند؟

پیامبر: جناب علی بهترین آدمهای نظامی را زیر یک پرچم جمع کرده بود که البته سرشار از شور و اشتیاق بودند.
راد: آیا علی هم در این شور و شوق سهیم بود؟

پیامبر: بسیار. و ایشان این توانایی را دارند که در دیگران هم شور و شوق ایجاد کنند.

راد: آیا در آن موقع قضیه بنی قریظه بنظر تان فتنه پایان ناپذیری می آمد؟

پیامبر: تا مدتی از آنچه بعدها معلوم شد سختتر به نظر می رسید. ما در نشر آیین نوینادمان با مشکلات جدی روبرو بودیم. آشوب ها و نافرمانیهای بسیاری در پیرامونمان بود. گمان می کنم بنی قریظه هم یکی از آن فتنه انگیزی ها بود.

راد: تنها گمان می کنید؟

پیامبر: نخیر قطعاً.

راد: ممکن است علت بعضی از این مشکلات را برای ما بیان کنید؟

پیامبر: یکی از مشکلات این بود که آشوبهای بسیاری چون قارچ در گرداگرد ما رشد می کردند. مشکل دیگر اینکه تبنای های فراوان پیرامونی- بسیاری از یاران همراه را ترسانده بود و احتیاج به ضربات سهمگینی به سود ما بود. بهر حال آیین نو نیاز به جا انداختن در میان مردمان جاهلی که انگیزه جذب ندارند داشت که به سادگی میسر نبود و گاه خشونت بسیار می طلبید.

راد: غنایم و زنان هم؟

پیامبر: (لبخند می زند) زنان و غنایم بسیار.. البته.

راد: با همه اینها آیا ممکن نبود که در زمان قضیه بنی قریظه با اندکی ملایمت با آنها برخورد کرد؟

پیامبر: نه من هم در این فکر بوده ام. خشم مردمان مدینه برانگیخته شده بود و فرمان رسیده هم قاطع بود. خیالم آسوده بود.

راد: به عقیده شما اینکار با موازین عدالت سازگار بود؟

پیامبر: عدالت یعنی من. ما به فرمان منزل عمل می کردیم و عدالت در آن است.

راد: فرمان شما چه بود؟

پیامبر: دستور بر نابودی مردان و کودکانی که موی زهارشان روییده بود و اسارت دیگر کودکان و زنان و غنیمت اموالشان.

راد: اعدام کودکانی که موی زهارشان روییده بود؟

پیامبر: بله.

راد: دوباره می پرسم آیا این عدالت بود؟ "هر که یک انسان را بکشد گویی تمام انسانها را کشته است" و کشتن در

اسارت هم که بقاعده بسیار زشتتر است اینطور نیست؟

پیامبر: با این وجود عدالت نفس فرمان ما بود به نیابت از درگاه الهی و عین مصلحت وقت.

راد: آیا از شما نخواستند که مانند مردمان بنی نضیر با آنان رفتار کنید؟ یعنی مال و اموال و املاکشان را بگیرید و

خودشانرا تبعید کنید؟

پیامبر: بله.

راد: پاسختان چه بود؟

پیامبر: جواب ندادم.

راد: چرا؟

پیامبر: فرمان قاطع رسیده بود.

راد: قتل عام؟

پیامبر: بهر حال کاری که می بایست انجام می شد.

راد: دست تقدیر بود؟

پیامبر: دست تقدیر گریز ناپذیر الهی بود.

و اینکه بهر حال از جانیشان در مخاطره بودیم.

راد: شما جدا در مخاطره گریز ناپذیری بودید؟

پیامبر: بهر حال خطر جدی بود.

راد: کسی هم اعتراض کرد؟

پیامبر: از آنها یا از سپاه مدینه؟

راد: از سپاه مدینه.

پیامبر: خیر.

راد: هیچگونه اعتراضی وجود نداشت؟

پیامبر: خیر.

راد: عجیب نیست؟

پیامبر: مطیع فرمان اولی الامر خود بودند.

راد: علی چیزی نگفت؟

پیامبر: نخیر... ولی باید اضافه کنم که شاید اینگونه کارها چندان موافق روحیه عوام نبوده باشد. قضیه بنی قریظه برای بسیاری خیلی ناگوار بود. روحیه بعضی از یاران نازکدلم آن روزها مثل خماری بعد از مستی بود. نامدار: نحوه اعدام اسیران در بند را چه کسی پیشنهاد کرد؟

پیامبر: هیچ کس. رسم روزگار بود.

راد: آیا در پایان این واقعه فتنه به پایان رسید؟

پیامبر: فتنه هیچگاه پایان نمی یابد.

راد: آن زمان هم می دانستید که آنچه فتنه می پندارید هرگز پایان نمی یابد؟

پیامبر: بله. تنها به تکالیف خود عمل می کردیم. البته من قویا اعتقاد داشتم که ما می توانستیم یک کار جدی برای اصلاح همه مردمان شکل دهیم اگر که این فتنه انگیزیها نبود و سیطره و سیادت مطلق خداوند را پذیرا بودند.

راد: سیادت خداوند در سایه شما؟

پیامبر: در سایه پیامبر اعظم خداوند متعال.

راد: به حساب شما چه وقت همه در زیر این لوای درخشان جمع می شدند؟

پیامبر: حسابش خیلی مشکل بود.

راد: با این وجود؟

پیامبر: تنها می گویم: زودتر و زودتر رخ میداد.

راد: قبل از آنکه کشتارهای بعدی رخ دهند؟

پیامبر: نخیر... کار دراز مدتی بود.

راد: حناب پیامبر گویی بهر حال توفیق نهایی خاصی روی نداد آیا این صحت دارد؟

پیامبر: اگر کارهای بزرگی را که صورت گرفت قلم گرفته اید و تنها به تعدادی از اعدامهای ناگزیر می پردازید شاید (با خشم) اما این درست نیست.

راد: ما در اینجا برای بازبینی پاره ای کارهای دردناک و مشکوک جمع گشته ایم.

پیامبر: کارهای بزرگ به مردانی بزرگ باشهامت بسیار و چشمانی تیزبین که دور دستها را رصد کند نیاز دارد و شما فاقد هر دو ی آنها هستید.

رییس: فایده اعدامهای بسیار و ترورها چه می توانست باشد؟

پیامبر: ساده است اما باید این را عمیقا درک کنید. فجایع بزرگتر محدود می شدند چراکه در نهایت انسانهای بهتری حکومت می کردند.

ساعد: کل کشته های جنگ های هایتان در چه حدی است؟

پیامبر: آمارها متفاوت است از هزار و پانصد تا چند ده هزار.

راد: البته در جنگهای زمان زنده بودندتان و نه بعدتر توسط دیگران با الهام از سابقه کار هایتان.

ساعد: بهر حال ما زمان ایشان را بررسی می کنیم

که نسبت به کل کشته ها چندان زیاد نبوده است. اینطور نیست؟

پیامبر: بله. نه چندان.

نامدار: آقایان برای جان انسانها چرتکه می اندازید؟

گورانی: بهر حال این شاخص مهمی است.

ساعد: جناب پیامبر تایید الهی در این واقعه قطعی بوده است؟

پیامبر: بله

ساعد: بی هیچ شبهه ای؟

پیامبر: قاعدتا

در میان مردمان صلاحیت رسالت با من بود و الهامات به من می رسید. بی هیچ مانع و رادعی

راد: پس در صحت این تاییدیه هیچ شکی نکنیم؟

پیامبر: نخیر

راد: اما یونس پیامبر هم خودسر تصمیماتی گرفت؟

پیامبر: یونس را با من قیاس می کنید؟

راد: بهر حال او هم صاحب رسالت و الهام بود نبود؟

پیامبر: بله

ساعد: صلاحیت رسالتان در میان تمام مردمان معتبر بود؟

پیامبر: بله. یهودی، مسیحی، مسلمان و دیگران.

من حق تصرف بر نفسشان را داشتم.

راد: چرا بندگان یهودی یکتاپرست آنروزگار حق تصرفان را نمی پذیرفتند؟

پیامبر: دلشان تیره بود.

راد: حتی یکنفر از آن قوم هم امکان زنده ماندن به شرط تغییر دین و آیین را نپذیرفت. کمی عجیب نیست؟

پیامبر: نمی دانم

پیامبر: دلشان سیاه شده بود. حضور قلب نداشتند لابد.

نامدار: لابد؟

راد: معتقدان خودتان حضور قلب داشتند؟

پیامبر: بله

راد: انگیزه دیگری در کار نبود؟

پیامبر: بله انکار نمی شود کرد. انگیزه های دیگر هم بی اثر نبودند.

راد: شما در آن موقع درباره علت تصمیمتان با جناب علی صحبت کردید؟

پیامبر: نه چندان

راد: چرا؟

پیامبر: در آن ایام احساس نا امنی زیادی وجود داشت. تصمیم این بود که به غایله شان خاتمه دهم و از هیچ مانعی

نهراسم. مصلحت وقت و تصمیم من این بود فقط به سردار سپاهم فرمان قاطعیت دادم. همین.

راد: دیگر هیچ صحبتی نبود؟

پیامبر: بله بود

راد: کی؟

پیامبر: زمان تعیین مجری اعدامها لازم بود که ایمان قوی و تیغ تیزی داشته باشد و میل داشتم که جناب علی

تصدی آن را بر عهده بگیرد.

نامدار: این چه موقعی بود؟

پیامبر: چند روز پس از پایان محاصره.

راد: اگر اصرار نداشتی؟

پیامبر: خیر.. البته اندکی اصرار کردم.

راد: آیا عقیده ندارید که رعایت مصلحت در ریختن خون انسانهای بیگناه توجیهی بیش نیست؟

پیامبر: بیگناه نبودند.

راد: حتی یکنفر؟ حتی کودکانی که تنها گناهشان روییدن موی ظهار بیموقع بوده است؟

حتی کسانی که نه در کارتان اخلاقی کرده اند.. نه جنگیده اند و نه نقشی نداشته اند؟

پیامبر: نخیر. حکم قاطع بود.

نامدار: (پرونده را باز کرده و می خواند) "زنی از یهود با عایشه نشست و با هم صحبت و خنده می کردند که

آن زن یهودی را بردند و کشتند" گناه این زن چه بود؟

پیامبر: گمان می کنم از فراز حصار سنگی انداخته بود و مسلمانی در اثر آن سنگ کشته شده بود که به قصاص

کشتندش.

نامدار: کشتن آن نفر در میانه جنگ و محاصره نبوده است؟

پیامبر: بله

نامدار: این هم حکم قصاص می یافت؟

پیامبر: بهر حال کسی از ما را کشته بود.

راد: آیا وقتی که بالاخره کار به پایان رسید از عواقب و نتایج آن هیچ اندیشیدید؟

پیامبر: روزگار روشنی در پیش بود. جس بدی نداشتم. بر عکس

راد: منظورتان از "برعکس" چیست؟

پیامبر: منظورم این است که اینگونه پیروزیهای پیاپی در کل بیشتر مشوق کار و اهدافمان بود تا مانع کار.

راد: در این باب بعدها اعتراض خاصی نشنیدید؟

پیامبر: چرا چند بار

راد: پاسختان چه بود؟

پیامبر: تصمیم الهی و مصلحت وقت..... همین

راد: هنگام اعدامها آیا هیچ شکی نکردید؟

پیامبر: ایمانداران واقعی شک نمی کنند. خیر کثیری در پیش بود.

راد: الهام عتاب گری نیامد؟

پیامبر: خیر... هرچه بود تایید بود

راد: در حین اعدامها بر فراز چاهی که اعدامها بر آن صورت می گرفت ایستاده بودید و نگاه می کردید؟

پیامبر: بله

راد: دلتان به رحم نمی آمد؟

پیامبر: بله. اما حکم قاطع بود و ناگزیر.

راد: یک سوال از شما: می دانید که بارها سابقه چنین کارهایی- دست کم- توجیهی به کشتارهای انتقامی دیگر شده است؟

پیامبر: منظورتان اینست که عواقب دوردست احتمالی هر تصمیم را محاسبه و بر عهده بگیرم؟

راد: دست کم اندکی را بر عهده خواهید گرفت؟

پیامبر: گمان می کنم که همواره می توان بر پایه سابقه ای کارهای بسیاری کرد که در صحت کار کسانی که اصل چنین کاری را انجام داده اند تاثیری نداشته باشد.

راد: سوالات من همین بود. متشکرم از اینکه وقت گرانبهاتان را در اختیار ما گذاشتید.

رییس: آقای گورانی شما میل دارید از شاهد سوال کنید؟

گورانی: آقای ساعد چند سوال دارند.

ساعد: جناب پیامبر به نظر شما جناب علی نسبت به تعهدات نظامی اجرای حکم مافوق وفادار بوده است؟

پیامبر: صد در صد. من عقیده دارم که جناب علی مطابق خیر و صلاح عمل کرده است.

ساعد: شما اوراکاملاً مطیع دستور می دانید؟

پیامبر: بله. یک سرباز معتقد و مطیع

ساعد: گوش به فرمان؟

پیامبر: بله

ساعد: آیا شما جناب علی را به این کار واداشتید؟

پیامبر: احتیاجی نبود. روزگار آشفته و بغرنجی بود و همه می بایست به تکالیفشان بخوبی عمل می کردند.

گورانی: شما از "تکالیف" چه برداشتی می کنید؟

پیامبر: وظایف خدشه ناپذیر.

گورانی: بنابراین تعریف آیا شما علی را مجری وظایف محوله الهی می دانید؟

پیامبر: بله

ساعد: سرپیچی از فرمان چه تبعاتی در پی داشت؟

پیامبر: تبعات جبران ناپذیر. من گمان می کنم رفتار هر کسی از شدت ایمانش متأثر می شود.

ساعد: آیا می توانید درباره شدت ایمان علی در آن دوران برای ما توضیحاتی بدهید؟

پیامبر: یک ایمان بی خدشه و محض بود.

ساعد: از لحاظ عملی اتفاقات بنی قریظه جانشین پذیر بود؟

پیامبر: بهر حال مردم عامی و قبیله ای و وفاداری بی تزلزلی خواهند یافت که واقعا و حقیقتاً ترسیده باشند فقط وقتی که ضربه پدر مقتدرمهربان آنقدر سهمگین باشد که بتواند از پایشان بیاندازد.

راد: اگر روزی بفرض-معلوم شود که نظر شما غلط است آیا این امر از شما برای خدمت قدسی سلب صلاحیت خواهد کرد؟

پیامبر: خیر. این اتفاق هرگز رخ نخواهد داد.

ساعد: آیا اگر به این جهت جواز صلاحیت قدسی جناب علی را توقیف کنند به نظر شما کار درستی کرده اند؟

پیامبر: نخیر

ساعد: شما لابد می دانید که جواز صلاحیت قدسی جناب علی را معلق به تصمیم نهایی تحقیقات حاضر کرده اند؟

راد: من گمان نمی کنم که جواز ایشان را بدلیل نظر غلط دادن معلق کرده باشند!

ساعده: آقای راد این چیزی نیست که من گفتم.

راد: ولی منظور تان این بود آقای ساعده!

ساعده: جناب پیامبر اگر صدور جواز صلاحیت دست شما بود آیا جواز ایشان را صادر می کردید؟

پیامبر: بله صادر می کردم.

ساعده: سوالات من همینها بود. متشکرم

رییس: آقای کسری

کسری: موضوعی که مرا ناراحت می کند این است: آیا شور و شوق در آدمی که گروهی انسان در بند بدستش گشته

می شوند چیز خوبی است؟

پیامبر: اگر شور و شوق نبود کار بزرگی هم نبود.

کسری: چه خوب یا شاید هم چه بد. منظور من این است که آیا شور و شوق در نزد شخصی که شمشیر تیز

خونریزی دارد که قرار است با اتکا به آن بنایی درست را بنیاد گذارند-بنایی از نیک نفسی و سرشار از روح

قدسی-به همین اندازه قابل تحسین است؟

پیامبر: شمشیر خونریزمان در راه عقایدمان بود.

کسری: آیا می شود کسی را سرزنش کرد که چرا نسبت به چنین کاری شور و شوق کافی نشان نداده است؟

پیامبر: بله می شود. اساس یکپارچگی و وحدت کلمه را سست می کند.

کسری: شما در خصوص ترورها و اعدامها هرگز ناراحتی روحی نداشته اید؟

پیامبر: نخیر

کسری: شما چطور توانستید این مساله را برای خودتان حل کنید؟

پیامبر: من هرگز این مساله را مربوط به "خودم" ندانسته ام.

کسری: انسان می تواند جمعی را به صلابه بکشد. انسان می تواند جمعی را به اعدام محکوم کند. یا چیزی نظیر آن

و بعد بگوید که این مساله به "من" مربوط نیست؟ آیا روش شما در این قضیه همین است؟

پیامبر: این طور نیست که قضیه برای من تفاوتی نکند ولی برای من امکان ندارد که همه عواقب و همه نتایج

اعمال را پیش بینی کنم.

کسری: آیا امکان ندارد که انسان عواقب اینگونه کارها را خیلی خوب پیش بینی کند؟

پیامبر: نخیر. گاهی چنین حکمی ناگزیر اجرا می شود به قصد بهتر شدن روزگاری پر آشوب و به سود همگان.

کسری: خدا از زبان شما بشنود جناب پیامبر

پیامبر: اینها کارهایی سازنده اند که فقط اشخاص ساده لوح آنها را غیر اخلاقی می دانند.

کسری: ممکن است این نکته را توضیح دهید؟

پیامبر: حکم من تشخیص بر آمده از مصلحتی واقعی بود و تشخیص آنروز شاید توانست از فجایع پشت پرده بعدی

جلوگیری کند.

کسری: شاید... (قدم می زند)... شاید... اما اگر تشخیص شما درست نبوده باشد..... آنوقت چه؟... شاید لازم باشد که

در نظر بگیریم که هیچ انسانی مجال اصلاح این جور اشتباهات را نخواهد داشت. شاید حتی یک پیامبر اعظم هم

نتواند قضیه را به همین سادگی رها کند.

پیامبر: من فکر نمی کنم قضیه را به همین سادگی رها کرده باشم.

کسری: من اخیرا خبر حوادث وحشتناکی را در روزنامه خوانده ام که شامل کشتارهای وسیعی از مسلمانان

بود.....

پیامبر: عراق؟ فلسطین؟

کسری: بله...

پیامبر: بله درست است.

کسری: یک همچو اتفاقاتی از کجا آب می خورند؟

پیامبر: از اختلافات بسیار و نفاق پنهان

کسری: و از سوابق و خاطره جمعی؟

پیامبر: نخیر

کسری: واکنش شما در برابر این خبر چه بود؟

پیامبر: بسیار حیرت زده و ناراحت شدم.

کسری: پیامبرها چه نوع آدمهایی هستند؟

پیامبر: منظورتان این است که: آیا خوش می گذرانند. آیا سرگرمی دارند. و از این قبیل چیزها؟

کسری: منظورم اینست که: آیا با دیگران فرق دارند؟

من متنهاست این سوال را از خودم می کنم.

پیامبر: جواب شما چیست؟

کسری: فکر می کنم پیامبرها عین دیگران هستند.

پیامبر: بله خوب. منتهی برای شغلشان دستشان بازتر است. از این که بگذریم عین دیگران هستند.

کسری: من از وقتی در این هیات حاضر شده ام مرتب این سوال را از خودم کرده ام..... خیلی متشکرم

رییس: آقای علی شاید شما مایل باشید از جناب پیامبر سوال بکنید؟

علی: نخیر..... **(علی و پیامبر لحظه ای به هم نگاه می کنند).**..... نخیر

رییس: در این صورت جناب پیامبر از بابت شهادت شما که بعضی از مسایل اساسی را پیش کشیدید خیلی متشکرم.

پیامبر نگاهی به جمع می کند و از اتاق بیرون می رود.

رییس: شاهد بعدی جناب جریر طبری است..... ایشان حاضر شده اند؟

گورانی: ببینم

گورانی به طرف در می رود و در همین حال مامور با طبری وارد می شوند. طبری در برابر جایگاه شهود می ایستد.

رییس: جناب طبری آیا به خدا سوگند می خوری که در شهادتی که به این هیات می دهی حقیقت و تمام حقیقت را

بگویی و چیزی جز حقیقت نگویی؟

طبری: بله

رییس: لطفا در جایگاه شهود قرار بگیرید.... جناب طبری در ابتدا از سوابقتان بگوئید؟

طبری: مفسر قرآن و مورخ تاریخ جامع طبری. تاریخی از ابتدای خلقت آدم تا زمان خودم.

رییس: تا چه سالی؟

طبری: تا سال سیصد و دوازده هجری.

رییس: وطن اصلیتان کجاست؟

طبری: ایران. مدت کوتاهی هم سیر آفاق و انفس می کردم. در جاهای مختلفی مشغول تدریس و نگارش بودم. تا در نهایت در بغداد ساکن شدم.

رییس: آقای گورانی می توانید از شاهد سوال کنید.

گورانی: تاریخ جامعتان را در بغداد نوشتید؟

طبری: قسمت اعظمش را بله.

گورانی: سعیتان حتی المقدور بر صحت نگاشته ها بوده است؟

طبری: تا حد امکان و بر اساس گفته راویان تقه.

گورانی: میانه شما با برندگان و بازندگان تاریختان چطور بود؟

طبری: با شخصیتها؟

گورانی: بله.

طبری: چندان خوب نبود. تاریخ نوشتن کار مشکلی است. تنش مدامی را در رگ و پوستت حس می کنی.

گورانی: چرا؟

طبری: تاریخ سرشار افکار درخشانی است که با نهایت تعصب دنبال می شوند و مدام تغییر شکل می دهند.

پر از مفاهیم و شخصیت های گریزپا و سیال. اما سعی من بر نوشتن آنها و داوری نکردنشان تا حد ممکن بود.

گورانی: منظور شما از "داوری نکردن" چیست؟

طبری: تصمیم من تا حد امکان بی طرفی بود. بهر حال هر مورخی نظرات و عواطفی هم دارد که ممکن است با بخشهایی از تاریخش هماهنگ نباشد.

گورانی: هیچ قضاوتی؟

طبری: تا حد امکان.

گورانی: آیا میان بنی قریظه و مسلمانان مدینه در آن روزگار شکر آب سختی بود؟

طبری: هر دو گروه از هم خوششان نمی آمد. هر یک به دلیلی. و اخلاقی در کار هم می کردند.

گورانی: آیا حوادثی مانند بنی قریظه باز هم نمونه هایی داشت؟

طبری: بله هم قبلترها و هم بعدها

گورانی: برای شما در سیر تاریخ الزام آن گونه اعمال پذیرفتنی بوده است؟

طبری: بهر حال زمانه چنین شرایطی را ایجاب می کرده است.

گورانی: آیا برای پایان غایله بنی قریظه راه ساده ای وجود داشت؟

طبری: خیر. اما خوب... ملایمتر هم امکان ناپذیر نبود.

گورانی: بعد از حل مساله بنی قریظه آیا نقشه ای برای تداوم اینجور راه حلها وجود داشت؟

طبری: الزاما خیر. اما سنتش وجود داشت و فراموش نمی شد. من راجع به لزوم این کار فکر کرده ام و بهر حال در پیشبرد سریع و کم در دستر تر اهداف نقش کوچکی بر عهده نداشت.

گورانی: جناب پیامبر در اینجا شهادت داده است که بعد از محاصره قلعه بنی قریظه این تصمیم گرفته شد آنهم بر اساس تائیدی الهی و نه مسبوق به کینه و سنت جاهلی.

طبری: همه اینها بی تاثیر نبود اما سوابق کینه قومی را هم نباید از یاد برد. تاریخ من سرشار از چنین اتفاقاتی است. کینه و فشار ناشی از جنگ احزاب بهر حال نیاز به مکانی برای تخلیه داشته است اما اساسا حرف جناب پیامبر

برای من سند است.

گورانی: باز خورد تاریخنگاران و فقها در این باب چطور بوده است؟

طبری: البته تائید می کردند. اما در حقیقت سالها توافق جمعی به درست نمایی هر کار و هر اتفاق سیره نبوی باعث شده بود که هیچکدام از ما حقیقتا فرصت تفکر راجع به اصل قضایا و عواقبشان را نیابیم. بهر حال در عین تائید کلی یکجور تضاد و تزلزل هم در میان بود.

گورانی: آنوقت با این شرایط چه می کردید؟

طبری: من کتابم را می نوشتم. خیال می کنم مطلع باشید که پس از سالیان بسیار اولین کسی که شرح کاملی از این وقایع داد من بودم و این حداقل کاری بود که می توانستم انجام دهم.

گورانی: اصل قضیه برایتان توجیه ناپذیر بود؟

طبری: نخیر..... با تائید درگاه الهی و لزوم این امر که سند آن حرف جناب پیامبر است.... خیر.. اما خوب شاید....

گورانی: در هنگام نگارش چنین وقایعی چه حسی داشتید؟

طبری: خوب البته شاید حس چندان خوبی نبود. اما معتقدم خیری در پس آن بوده است. لابد

مسلمانان برای گسترش آیین نوری خود دستشان باز بود. بهر نحو از دید من کوچک شاید نتوان راهکارهای اهداف بلند را گمانه زنی کرد.

گورانی: جناب پیامبر در اینجا شهادت داده است که قطعا بر اساس تائیدی الهی مسوولیت این امر را بر عهده گرفته است.

طبری: حرف جناب پیامبر بصورت مطلق برایم سند است اما من ضعیف اعتقاد مردهم..... از بعضی از فکرها خیلی خوشم نمی آید با آنکه ممکن است گناهبار شوم در برابر حکمی نافذ.... اما اگر از من فقیه پیر می پرسید اگر مصالح ملایمتر تامین می شد خیلی دل انگیز تر بود.

بهر حال من هم نمی توان خودم را از چنگ تردیدی که باعث چنین تحقیقی شده است برهانم... یک شب تمام نشستم و با دوستان نامدارم در باب لزوم اعدام اسیران در بند گفتگو کردم و به این نتیجه رسیدیم که با اینگونه کارها دیگر دنیا آن دنیایی نخواهد شد که می خواهیم و درخشانی اهداف پس از اینها چیزی جز درخششی تیره نخواهد بود.

گورانی: آیا دوستانتان بر ضد این عمل صحبت کردند؟

طبری: واقعیات و براهین مختلف را کنار هم گذاشتیم. به نظر می رسید که آنها هم درست مثل من مرددند. مایوس کننده بود.

گورانی: چرا؟

طبری: بخاطر ضعف رسواگر یقینمان.

گورانی: پس در پذیرش حکم نافذ متزلزل بودید؟

طبری: بله.

گورانی: آیا شما اطلاع دارید که در زمان وقوع حادثه هیچ کس از یاران همراه اعتراضی نداشته است؟

طبری: در آن حوالی شاید بروز آشکاری نکرد. اما در دور دست ها ترسیده بودند و معترض بودند.

گورانی: آیا شما اعتقاد ندارید که پیشرویهای سریع بعدی سپاه مدینه در صورت عدم شدت عمل به تعویق می افتاد؟

طبری: نخیر. اسارت و تبعید در دیگر موارد جواب خوبی داده بود.

گورانی: حکم صادره حکم صریح کتاب مقدس یهودیان نبود؟

طبری: من که خود فقیه می دانم که به سادگی از متون مقدس دیگران نمی توان حکمی برای آن دیگران صادر کرد که کاملاً به کام دلمان هم باشد.

راد: چرا جناب پیامبر نتوانست در این ماجرای خونبار کف نفس کند؟

طبری: نمی دانم..... شاید یکی از دلایلی ناراحتی عمومی از جنگهای پیاپی و آزار ناشی از آن بود.

گورانی: آیا پس از آنکه جناب پیامبر دستور اجرای فوری فرمان را صادر کرد مخالفت علی امکانپذیر بود؟

طبری: بندگان مخلص هرگز شک نمی کنند. مخالفت؟ (می خندد) هرگز

گورانی: اما شما شک کردید؟

طبری: این ناشی از ضعف درد آور من است. من هم حکم صاحب شرع را معتبر می دانم. همین.

گورانی: رفتار جناب علی نسبت به تعهدات نظامیان در برابر مافوق چطور بود؟

طبری: مطیع محض. جناب علی نقش بزرگی در نبردهای مختلف بر عهده داشته است. ستون محکمی برای سپاهش و رهبرش بود.

گورانی: جناب طبری شما تاریخ نویس ریز نگری هستید از بسیاری از قضایا مطلع اینطور نیست؟

طبری: بله

گورانی: اگر قرار بود که جناب علی بر سر یک دوراهی قرار گیرد که بین وفاداری به آرمان و انسانیت یکی را انتخاب کند کدام را انتخاب می کرد؟

طبری: آرمان بلندش را. امیدوارم که هیچگاه چنین وضعی پیش نیاید.

گورانی: (با نگاه به رییس) خیلی متشکرم جناب طبری

رییس نگاه پرسش آمیزی به راد می اندازد. نامدار حرکتی می کند که مایل است از طبری سوال کند.

رییس: آقای نامدار

نامدار: جناب طبری نبردهای زمان پیامبر چند سال طول کشید؟

طبری: دوازده سال و نیم

نامدار: خوب پیش می رفتند؟

طبری: در مجموع بسیار خوب

نامدار: شما در تاریختان - در مورد آن زمانها چقدر متوجه خدشه ها و اعمالی شده اید که فکر می کردید رفتار نادرستی بوده است؟

طبری: بهر حال بود.

نامدار: آیا هیچ وقت بطور مشخص و قطعی گروهی از این اعمال را خلاف حق دانسته اید؟

طبری: من فقیه - حکم صاحب شرع را معتبر می دانم.

نامدار: حتی در ترورها؟

طبری: بله

نامدار: هنگامی که به نگاشته های آن نگاه می کردید هیچ احساس نمی کردید که - در بعضی از موارد - احتمالاً بیگناهی زیر دست و پای تاریختان له می شود؟

طبری: بله... خوب این طبیعی است. تاریخ پر از این موارد است..... ممکن است بپرسم چه چیزی را می خواهید برسانید؟

نامدار: نخیر قربان چون شما در اینجا شاهد هستید نه من!

وقتی که لیستی از آن اتفاقات را در تاریختان بیان می کردید و طبیعی در نظرتان جلوه میکرد.... هیچ تناقضی احساس نمی کردید؟

طبری: بله.

نامدار: چشمانتان را می بستید؟

طبری: من تاریخ نویسم نه قاضی القضاة شهر.

نامدار: این تناقضات با ایمانتان تداخل نمی کرد؟

طبری: بله

نامدار: آیا آدمی که بنیاد ایمانش مستحکم است و خودش فقیه معتبر است و حکم صاحب شرع را هم معتبر می داند ولی در این موارد احساس تناقض هم می کند کمی عجیب نیست؟

طبری: در مورد من... بله.

نامدار: من مایلیم در اینجا گوشه ای از یادداشتهای آماده سازی تاریخستان راکه در اواسط قرن بیست و یکم کشف و منتشر شد نقل کنیم: "آیا قرار است که ما ارزش آیینمان را بدین طریق به دنیا بفهمانیم که بسیاری رانی را بقتل برسانیم؟ اگر ما در یک چنین جنگ نابرابری شرکت کنیم و در جنگ پیروز شویم و با اسیرانشان اینچنین کنیم - تاریخ اندیشه هایی را که ما به خاطر آنها جنگیده ایم به یاد نخواهد آورد بلکه شیوه ایی را به خاطر خواهد آورد که ما برای اعمال آن اندیشه ها به کار برده ایم. و این شیوه را با فنون جنگی وحشیان قیاس خواهند کرد" این را شما نوشته اید.

طبری: (عرق پیشانی را پاک می کند) البته به نظر من حرف معقولی است..... این یادداشت در اصل کتاب نیامد. **نامدار:** چرا که کتاب توقیف می شد اینطور نیست؟

طبری: بله صد در صد

نامدار: نگارش این یادداشت مرتبط با وقایع صحبتهای ماست بله؟

طبری: گمان می کنم

نامدار: با این حال در تاریخستان چندان اثری از چنین نتیجه گیریهایی وجود ندارد اینطور نیست؟

طبری: بله اما یادداشتی که الان خواندید حاوی بخش مهمی از عقایدیست که همین امروز هم دارم.

نامدار: امروز هم همین عقاید را دارید؟

طبری: بله اساسا مقابله با هر کار و نظر نادرست را با جلوگیری از انجام دادنش می توانیم توجیه کرد.

نامدار: اینها تناقضاتی سرشار نیست؟

طبری: بله

نامدار: چرا؟

طبری: زندگی و آیین من سرشار تناقض بوده و هست. همین.

نامدار: متشکرم جناب طبری

رییس: اگر من درست فهمیده باشم شما بهر حال اعتقاد دارید که کشتار دسته جمعی بنی قریظه عمل خطایی بوده است.

طبری: بله من اینطور عقیده دارم.

فروهر: به جای این کار چه کاری باید انجام می شد؟

طبری: باید به توافقی می رسیدند - دست کم - چون توافق با بنی نضیر که خونشان هدر نمی شد. "خون بازی کار ساده ای نیست".

فروهر: آیا عقیده دارید که در آن ایام امکان چنین توافقی بود؟

طبری: ظاهرا رسیدن به چنین توافقی بسیار آسانتر می بود از پرداختن به توجیهاتی که حالا ناچاریم بکنیم.

فروهر: این درجه از گوش بفرمانی بی هیچ اعتراض آشکار عجیب نیست؟

طبری: نه چندان... "مردمان آن روزگار را می شد از يك اندیشه آویخت و تاب داد درست مثل يك طناب... چون تابعیت فکری بی قید و شرطشان از آنها بندگان مفید می ساخت. فکر آنها غریب و تاریک بود... اما شور و اشتیاق و استعدادشان در ایمان از هر کس دیگری در جهان بیشتر بود."

فروهر: (به راد) دیگر سوالی نیست؟

راد سرش را تکان می دهد. کسری دستش را بلند می کند.

کسری: من میل دارم از شما به عنوان کارشناس تاریخ سوال بکنم. سعد بن معاذ در اینجا گفت که این تصمیم خشونت بار کار را یکسره می کرد و باعث کاهش درد و رنج های بعدی می شد. عقیده شما چیست؟

طبری: من تحمل شنیدن این قبیل مزخرفات را ندارم!..... معذرت می خواهم.

کسری: اشکالی ندارد.

فروهر: متشکریم که تشریف آوردید. جناب طبری

طبری: وظیفه بنده بود (بر پا می ایستد)

علی: آقای رییس ما چقدر دیگر اینجا معطلی داریم؟

فروهر: ما عمده کار را انجام داده ایم. می توانیم تا فردا اعلام تنفس کنیم.... آقای راد؟

طبری بیرون می رود. نور عوض می شود. علی به جلو صحنه می آید.

صحنه سوم

علی: صبح روز شانزدهم سال سیزده هزار و سیصد و سی هیات بازجویی از شهود را خاتمه داد. بیست شاهد در قضیه بنی قریظه شهادت دادند. صورت مذاکرات به سه هزار صفحه ماثین شده بالغ شد. پس از بازجویی از شهود نماینده مدعی و نماینده مدعی علیه صحبت کردند. هر کدام در خاتمه صحبت‌هایشان اینطور گفتند:

علی بر می‌گردد و روی نیمکت می‌نشیند.

راد: من یقین دارم که جناب علی می‌خواسته است به خیر و صلاح عمل کند. ولی بعضی از کارهای او در آن روزگار و قصور و بی‌تفاوتی آشکار او در قضیه بنی قریظه- در واقع به ضرر اعتبار بارگاه عالی تمام شده است. در حقیقت اگر جناب علی حتی اندکی از همکاری دریغ کرده بود ما دست کم می‌توانستیم نمونه ای مثالی از تغییرات اساسی را در اختیار داشته باشیم. چنین قصوری آیا در نزد مردی با آن استعداد سرشار و آن درایت و فراستی که بارها مورد تحسین قرار گرفته است چگونه قابل توضیح است؟ توضیح این است که جناب علی اسیر خیال واهی هدف آرمانی شکست ناپذیری بوده است که همه دیگر آیینها را محو خواهد کرد و بر اریکه خواهد نشست. به طور هشیار یا نا هشیار به این خیال اعتقاد داشته است. این سخت اعتقادی را فقط با رسوبات عبودیت و بندگی جاهلی می‌توان وفق داد. تراژدی - تراژدی پایداری است که نمی‌گذاشت این مرد در این زمینه دشوار به خیر و صلاح بنیادین درونیش عمل کند- هر چند بخواهد که چنین کند. این صورتی آشکار از نادرستی است که در قانون ما پیش بینی نشده است. این سراب عقیدتی است که سر چشمه اش در عمیقترین قشرهای شخصیت انسانی است. و اعمال انسان را به رغم اراده انسان خبالت آمیز می‌سازد.

ساعده: اگر ما بخواهیم پیشنهاد آقای راد را بپذیریم و مفهوم سراب عقیدتی را که در قانون ما پیش بینی نشده-با تعریف جناب راد- در بحث خود داخل کنیم در آن صورت نه تنها اساس فعالیت بی‌وقفه یک مرد بزرگ را خراب می‌کنیم بلکه اس اساس عبودیت را متزلزل می‌کنیم. من بر این نکته تأکید می‌کنم که هر چیزی بهایی دارد که باید پرداخته شود. خود جناب علی در یادداشتی که در دفاع از محاکمه یکی از همکارانش نوشته است در این خصوص می‌گوید: "بستر سازی اهداف بزرگ هر چند افراطی به نظر رسد و هر چند افراطی انجام شود باعث سلب صلاحیت مجریان بی‌غرض نمی‌شود و شرافت و اعتبارشان را مخدوش نمی‌کند. بسیار می‌بینیم که معیارهای نوینی را برای خراب کردن وجهه اهداف بلند و مجریان آن به کار برده اند و این کار با اضمحلال نیات بلند ملازمه داشته است و منجر به از میان بردن آرامش خاطر و رشد بی‌وقفه تردید خانمان برانگیز شده است. مردمی که معتقد و مصممند نباید از این راه بروند"

نور عوض مي شود. علي جلو مي آيد . پاي چراغهاي صحنه مي ايستد.
علي: در بيست و سوم از ماه هفتم سال سيزده هزار و سيصد و سي -چند دقيقه به ساعت ده-علي براي آخرين بار به اتاق 2022 در ساختمان سيزدهم از بارگاه دوم وارد شد تا تصميم نهايي هيات را بشنود.
علي به صحنه باز مي گردد.

صحنه چهارم

اعضاي هيات و علي و وكلاي طرفين در جاي خود قرار مي گيرند. فروهر گزارشي از يك پوشه در مي آورد و بر پا مي ايستد تا آن را بخواند.

فروهر: "با آنکه ما خدمات فراوان جناب علي را در گذشته قويا محل تقدير مي دانيم و با آنکه سوابق نيك بعضي از آن خدمات تا امروز هم ادامه داشته است. رفتار جناب علي در جريان قضيه بني قريظه به نظر ما شايد توجه بيشتري است. در آن موارد که ظن قوي بي عدالتي وجود داشته است جناب علي قصور ورزيده است. قلب حقيقت انسانيت به نفع مصلحت مقطعي با بهانه هاي گوناگون دليل بر ضعف اضطراب انگيز شخصيت جناب علي است. وفاداري نسبت به هدف هاي بزرگ يکي از شريفترين خصايص انسان است و لي هرگاه کسي وفاداري مطلق نسبت به هدي و رهبري را بر امري که به حکم عقل مي توان آنرا وظيفه شخص نسبت به هر نفس مجرد و کل بشريت دانست مرجح بدانند اين عمل بي شك منافي اهداف قدسي خواهد بود. در خصوص رفتار جناب علي در قضيه بني قريظه بايد گفت که به نظر ما رفتار وي مسوليت گريزانه است -به خصوص که جناب علي با حرارت و اشتياق کار را مورد تايبید قرار داده است و باعث تسريع در يکسره کردن کار آن قوم شده است و آثار اين کار امنيت بارگاه قدس را متزلزل ساخته است. ما عقیده داریم که رفتار منفي جناب علي در اين قضيه ناشي از سستي بنيانهاي اخلاقي وي بوده است. و رفتار منفي او در ساير پيروانش هم تاثير نامساعد داشته است.

هر چند ما شكي نداريم که جناب علي در اجراي مطابق با دستور و با ايمان کامل -حد اعلاي سعي خود را بکار برده است. ولي مشاهده مي کنيم که تبعات اينگونه کارها در سست کردن اساس قدسي بسيار موثر بوده است. ما از مجموع اين تشکيکات نتيجه مي گيريم که جناب علي از اين به بعد نمي تواند مورد اعتماد کامل بارگاه باشد و صدور جواز صلاحيت قدسي منوط به وجود چنين اطمینانی خواهد بود..... فروهر -- توران"

اکنون از آقای کسري دعوت مي کنم که گزارش اقلیت را که متعلق به خود ایشان است قرايت کنند.

فروهر مي نشيند. کسري يك ورقه کاغذ بر مي دارد و آن را براي خواندن نزديک چشم مي گيرد.

کسري: من جناب علي را مطلقا صديق مي دانم. من او را از لحاظ سنت کهن قدسي خطرناک نمي دانم و دليلي نمي بينم که جواز صلاحيت او صادر نشود. از جمله رفتار او در قضيه بني قريظه مربوط به بعد از اقدامات مشابهي است که تحت لواي اين بارگاه صورت گرفته است که در هريك مي توان نشانه هايي از کليه اتهاماتي که در اينجا مطرح شده است را يافت. او صديق است و با صداقتي تحسین برانگيز به سنت کهنی تداوم داده است که به بهانه هاي بسيار با بارش سنگ و آتش آسماني و دهها بلاي ديگر بسيارانی چون قوم ثمود و اقوام ديگر را يکسره زوال داده است و بهانه هريك گناه گناهکاراني در ميان آن قوم و غضب آرمانی بارگاه اعلا بوده و هست و خواهد بود. اعمال علي در قضيه بغرنج بني قريظه کاملا موجه بوده و موافق سنت ديري در اين تاريخ بوده است که اگر

قصده امروز ما بر نفی آن استوار باشد پس ناگزیر باید تاکید کرد که دیگر نمی توان سیاست يك بام و دو هوا در پیش گرفت. وقتی که ما در خصوص وفاداری و عدالت چنین شخصی تحقیق می کنیم صداقت خود را هم باید بازبینی کنیم. ناراحتی و تردید اخلاقی درباره اینجور قضایا اگر صداقتی نام را در نظر دارد بازاندیشی عمیقی را طلب می کند. کسری"

فروهر: بدین ترتیب مسلم است که اکثریت اعضای هیات بررسی توصیه می کنند که از صدور جواز صلاحیت قدسی جناب علی خودداری شود. پایان تحقیقات اعلام می شود. از همه آقایان به مناسبت شرکت در جلسات تشکر می کنم. مخصوصاً از جناب علی

اعضای هیات و وکلای طرفین از اتاق بیرون می روند. علی در وسط صحنه تنها می ماند و به طرف چراغهای جلو صحنه می آید.

علی: تمام شد... این نیز به پایان رسید... اما ابهامات بسیاری در من شکل گرفته است..... وقتی که من فکر می کنم نتیجه تفکرات و بازبینی های اینچنینی در شرایط امروزی چه خواهد بود از خود هم می پرسم که ما که نتایج کارهای خودمان را با اخلاص در راه چنین بارگاهی گذاشته ایم و امروز اینگونه بر ما داور می کنند آیا بازی نخورده ایم؟

ما امروز در جهانی زندگی می کنیم که مردم به بسیاری از کارهای ما با وحشت نگاه می کنند و از آرمانهای جدید می هراسند. در عین حال چندان امیدی هم به تغییرشان نیست.

ما می بینیم که هرگز تا به حال این اندازه قضاوت نشده ایم. و هرگز تا این حد تحت فشار نبوده ایم. من از خودم می پرسم که آیا ما بیش از اندازه ای که باید و به رغم حکم نهانی وجدانمان به آرمانمان وفاداری نشان نداده ایم؟ آن هم اهدافی که چنین در معرض قضاوت و موشکافی قرار گرفته اند؟ آن هم اهدافی که سالهای سال از آن گذشته است و هنوز اندر خم یک کوچه اند؟ ایراد کار کجاست؟ واقعا کجاست؟

در مورد من یکی مساله به بنی قریظه ختم نمی شود. ما سالهای درازی از عمرمان را برای انجام اینجور کارها صرف کرده ایم. ما همان کار گذشتگان تحسین شده مان را کرده ایم ولی من تا مغز استخوانم احساس می کنم شکی بزرگ در من هم رخنه کرده است. ما چه کاری انجام داده ایم؟ شاید حالا باید به بازبینی کارهای گذشته مان پردازیم با تمام قوا... و احتمالاً این بهترین کاریست که از دستمان بر می آید.

علی از اتاق بیرون می رود و پرده بسته می شود.